کتاب جدید

فارسی ادب

برای

کلاسِ نہم و دھم

پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ، لاہور

تیار کردہ : پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ، لاہور

نظرِ ثانی شدہ قومی ریویو کمیٹی وفاقی وزارتِ تعلیم حکومت پاکستان

مصنفین ڈاکٹر خالدہ آفتاب

محمد خان کلیم

نوازش علی شیخ

غلام معین الدین نظامی

مدیر : ڈاکٹر آفتاب اصغر

نگران طباعت : ریاض حسین ، خانم شگفتہ صابر

کمپوزنگ : بہ تعاون خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران-لاہور

پبلشرز : وہاب پبلی کیشنز-لاہور

پرنٹرز : فریش ریڈروز پرنٹرز، بندروڈ لاہور

به نام خدا بخشنده مهربان

فهرست

۱	حمد	(نظم)	1
۲	نعت	(نظم)	3
۳	ایفای عهد		5
٤	حضرت فاطمة الزهراؓ		7
٥	گفتگوی تلفنی	(مکالمه)	10
٦	محمد بن قاسم		14
۷	از تو خواهم یک نگاه التفات	(نظم)	18
۸	غُرفای شبه قاره		20
۹	میوه فروشی	(مکالمه)	24
۱۰	سرسید احمد خان		28
۱۱	علم و هنر کیمیاست		31
۱۲	در آرایشگاه	(مکالمه)	34
۱۳	دمی بخندید		37
۱٤	کفش فروشی		40
۱٥	انتخاب از تذکرة الاولیاء		44
۱٦	نیکی	(نظم)	47
۱۷	علامه اقبالؒ		49
۱۸	قرآنِ مجید	(نظم)	52
۱۹	لباس شوئی	(مکالمه)	54
۲۰	وظیفه شناسی		57

۲۱	قائداعظم محمد علی جناحؒ		62
۲۲	حکایات سعدی		66
۲۳	ای مادر عزیز که جانم فدای تو	(نظم)	70
۲٤	پستخانه	(مکالمه)	72
۲٥	سخنان خواجه عبدالله انصاری		75
۲٦	باز شد دیدگان من از خواب	(نظم)	77
۲۷	مقررات عبور و مرور		80
۲۸	بانوان معروف در تاریخ مسلمانان شبه قاره		84
۲۹	آداب طعام خوردن		88
۳۰	حقوق مادر و پدر		91
۳۱	مطب پزشک		94
۳۲	کلمات بزرگان		98
۳۳	دو قطعه از اشعار علامه محمد اقبال	(مکالمه)	100
۳٤	ایستگاه راه آهن	(مکالمه)	103
۳٥	شگفتی های طبیعت		107
۳٦	میازار موری که دانه کش است		110
۳۷	میهن دوستی		113
۳۸	اسراف نکنیم		116
۳۹	قدرت خدا	(نظم)	120
٤۰	ز گهواره تا گور دانش بجُوی		122
٤۱	در بانک	(مکالمه)	125
٤۲	دعا	(نظم)	127

کوڈنمبر	ایڈیشن	طباعت	تعداداشاعت	قیمت
XLVI/AL	1	18	5000	30

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان

حمد

ای نامِ تو بهترین سرآغاز بی نامِ تو نامه کِی کنم باز
ای یادِ تو مُونسِ روانم جُز نامِ تو نیست بر زبانم
هم قصهٔ نانموده دانی هم نامه نا نوشتهٔ خوانی
ای عقلِ مرا کفایت از تو جُستن زِ مَن و هدایت از تو
بی یادِ تو اَم نَفَس نیاید
با یادِ تو یادِ کَس نیاید

(نظامی گنجویؒ)

فرهنگ

سرآغاز : آغازِ کلام، ابتدائیہ
کِی : کب، کیسے
روانم : میری روح
دانی : تو جانتا ہے
نامه : خط، کتاب
مُونس : دوست، ساتھی
نانموده : چھپا ہوا، مخفی، پوشیدہ
نانوشته : جو لکھا ہوا نہ ہو

خوانی : تو پڑھ لیتا ہے — کفایت : کافی ہونا

جُستن : ڈھونڈنا، تلاش کرنا، جستجو — نَفَس : سانس

نیاید : نہ آئے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- معنی " حمد " چیست ؟

۲- شاعر به خُدا چه گفته است ؟

۳- منظور از بیتِ چهارم چیست ؟

٤- ما چرا هر کاری را بانامِ خدا آغاز می کنیم ؟

٥- چه کسی مُونِس روان ما است ؟

۲- یہ حمد زبانی یاد کیجیے۔

۳- ذیل کے الفاظ پر اعراب لگائیے :

بهترین ، مونس ، عقل ، کفایت ، نفس

٤- نیچے دیے گئے افعال کے مصادر لکھیے :

باز کنم ، دانی ، خوانی ، نیاید

۵- نیچے دیے گئے الفاظ کے مترادفات بتائیے :

نام ، آغاز ، مُونس ، قصّه ، روان

٦- تیسرے شعر کی مفصّل اردو تشریح کریں۔

نعت

نسیما! جانبِ بطحا گذر کن
زِ احوالم محمدؐ را خبر کن
بِبَر این جانِ مشتاقم در آن جا
فدای روضۂ خیرُ البشر کن
تُوئی سُلطانِ عالم یا محمدؐ
زِ رُوی لطف سویِ من نظر کن
زِ هجرِ تو دِلم صد پاره گشته
به وصلِ خویش جان را تازه تر کن
مُشرف گرچه شُد جامی زِ لُطفش
خُدایا این کَرَم بارِ دِگر کن

(مولانا جامیؒ)

فرہنگ

نسیما : اے ہوا، اے بادِ صبا
زِ احوالم : میرے حالات سے
زِ رُوی لُطف : از راہِ کرم
بِبَر : لے جا (بردن-مصدر) فعل امر
صد پارہ : سو ٹکڑے
بطحا : ایک وادی کا نام جس میں مکہ معظمہ واقع ہے

تمرین

۱- یہ نعت زبانی یاد کیجیے۔

۲- خدایا اور نسیما میں الف ندائیہ استعمال کیا گیا ہے۔ اسی طرح کے پانچ الفاظ لکھیے۔

۳- پہلے دو شعروں کو فارسی نثر میں لکھیے۔

٤- جانِ مشتاق ، روضۂ خیرالبشر ، سلطانِ عالم ، هجرِ تو ، وصلِ خویش کس قسم کے مرکبات ہیں؟

۵- مقطع سے کیا مراد ہے ؟ اس نعت کے مقطع کی اردو میں تشریح کریں۔

ایفایِ عهد

ایفای عهد والا ترین خصوصیّت انسانی و مهم ترین نشانه اسلام است. اگر ما به کسی قولی بدهیم و آن را ایفانکنیم ، خیلی بد است. آدم بدقول، اعتبارش را از دست می دهد و هیچکس او را دوست ندارد.

خداوندِ بزرگ و برتر در قرآنِ مجید فرموده است :

" وعده ها را ایفاء کنید ، درباره اینها حتماً پُرسیده خواهد شد "

حضرت پیغمبر اکرمؐ نیز ایفای عهد را خیلی اهمیت می داد. او بدقولی را نشانه نفاق می دانست و می گفت :

" کسی که وعده ها را وفا نمی کند ، بی دین است "

وی در تمام زندگی ، هر پیمانی که می بست ، با همه توانِ خود به ایفای آن می کوشید.

عبداللّه بن ابی الحمسا یک تاجرِ یهودی بود. پیغمبر اکرمؐ با او خرید و فروش می کرد. روزی وی به آنحضرتؐ گفت :

" اینجا منتظرِ من باشید ، همین الآن می آیم ! "

عبداللّه قولی را که به پیغمبرؐ داده بود ، فراموش کرد و دیگر برنگشت. بعد از سه روز تصادفاً از آنجا رد شد و دید آنحضرتؐ همانجا منتظرِ او است. خیلی شرمنده و پشیمان شد. جالب تر این که پیغمبرؐ به او چیزی نگفت و با چهره ای خندان با او ملاقات کرد. عبداللّه از رفتارِ فوق العادهٔ آنحضرت تحتِ تاثیر قرار گرفت و مسلمان شد.

ما باید از اُسوهٔ حَسَنهٔ پیغمبرؐ پیروی کنیم و هیچوقت بدقولی نکنیم.

(معین نظامی)

فرهنگ

ایفای عهد : وعدہ پورا کرنا، وعدے کی پابندی
مہم ترین : سب سے اہم
قول دادن : وعدہ کرنا
حتماً : یقیناً، لازمی طور پر
پیمان بستن : وعدہ کرنا
خرید و فروش : خرید وفروخت
رد شد : گذرا
فوق العادہ : غیر معمولی
تحت تاثیر قرار گرفت : متاثر ہوا
همین الآن : ابھی، اسی وقت، تھوڑی دیر میں
جالب تر این که : دلچسپ/عجیب بات یہ ہے کہ
والاترین : عظیم ترین
نشانه : نشانی، علامت
از دست دادن : کھو بیٹھنا، ضائع کر دینا
پرسیده خواهد شد : پوچھا جائے گا
با همهٔ توان خود : اپنی پوری کوشش سے
تصادفاً : اتفاقاً
رفتار : روّیہ، سلوک
هیچوقت : کسی وقت بھی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- اهمیّت ایفای عهد چیست ؟
۲- آیا آدم بد قول ، آدمِ خوبی است ؟
۳- عبدالله کِه بود و چرا با پیغمبرؐ بدقولی کرد ؟
٤- رفتارِ پیغمبرؐ با او چه بود ؟
٥- عبدالله پشیمان شد و چه کرد ؟

حضرت فاطمة الزهراؓ

حضرت فاطمة الزهرا دختر محبوب سرورِ کونین حضرت محمدؐ و همسر عالی مقام شیرِ خدا حضرت علی مرتظٰی و مادرِ گرامی سردارانِ جوانانِ جنّت ، حضرت امام حسنؓ و امام حسینؓ بودند.

حضرت زهراؓ در سال پنجم بعد از بعثت حضرت پیغمبرؐ در مکه معظمه به دنیا آمدند. هنوز پنج ساله بودند که مادرِ مهربانِ خود حضرت خدیجةؓ را که ذکر خیر شان را در کتاب سال گذشته خوانده اید ، از دست دادند.

پیغمبرؐ اکرم ایشان را خیلی دوست داشتند و درباره ایشان می فرمودند.

" فاطمةؓ پارهٔ جگر (تن) من است کسی که او را ناراحت می کند مرا ناراحت می کند." می گویند کسی از اُم المومنین حضرت عایشةؓ پُرسید که رسولؐ چه کسی را از همه بیشتر دوست داشتند ، فرمودند :

" از میان زنان فاطمةؓ و از میان مردان حضرت علیؓ را "

وقتی حضرت پیغمبر اکرمؐ حضرت فاطمه الزهراؓ را به عقد حضرت علی ابن ابیطالب در آوردند به دختر محبوب خود نصیحت فرمودند :

" فاطمه شوهرت بسیار خوب است. رضایت او رضایت خدا و رسولؐ است."

حضرت زهراؓ نیز پس از ازدواج با حضرت علیؓ هیچوقت این نصیحت را فراموش نکردند و همیشه رضای شوهر را رضای خدا و رسولؐ دانستند :

گم رضایش در رضای شوهرش

زندگی روزانه حضرت فاطمةؓ بسیار سخت بود. ایشان تمام کارهای خانه را بدون کمک کنیزی خودشان انجام می دادند و با وجود کارهایِ زیاد هیچوقت از یاد خدا غافل نبودند :

"آن اَدَب پروردۂ صبر و رضا
آسیا گردان و لَب قرآن سرا"

حضرت عایشہؓ می فرمایند:

"من هیچکس را راستگو تر از فاطمہؑ ندیدم و نه کسی را دیدم که از لحاظ گفتار و کردار بیشتر از او مشابه به رسولؐ خدا باشد."

حضرت فاطمة الزهراءؑ بهترین نمونه برای بانوان جهان بودند. چنانکه علامه اقبالؒ می گوید:

مَزرَعِ تسلیم را حاصل بتولؑ
مادران را اُسوۂ کامل بَتولؑ

(دکتر خالده آفتاب)

فرهنگ

همسر : بیوی
به دنیا آمدن : پیدا ہونا
از دست دادن : کھو دینا
ناراحت کردن : اذیت دینا، تنگ کرنا
به عقد دادن : نکاح میں دینا
رضایت : رضامندی
ازدواج : شادی
سخت : مشکل
بدون کمک : بغیر مدد کے
هیچوقت : کبھی
راستگو : سچّا
مشابه : مانند
مزرع تسلیم : تسلیم و رضا کی کھیتی
بانو : خاتون
حاصل : پیداوار
اُسوه : نمونہ ، مثال
ادب پروردۂ صبر و رضا : صبر و رضا کے ماحول میں پرورش یافتہ

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- حضرت فاطمۃؑ که بود ؟

۲- حضرت پیغمبرؐ دربارهٔ حضرت فاطمۃؑ چه فرمود ؟

۳- حضرت عائشۃؓ دربارهٔ حضرت فاطمۃؑ چه فرمود ؟

٤- حضرت پیغمبرؐ به حضرت فاطمۃؑ چه نصیحت کردند ؟

٥- زندگی حضرت زهراؑ چطور می گذشت ؟

۲-دختر محبوب ، سرورِ کونین اور شیرِ خدا کیسے مرکبات ہیں۔
اس سبق میں استعمال ہونے والے ایسے ہی دوسرے مرکبات کی نشاندہی کیجیے۔

۳-ان الفاظ پر اعراب لگائیے :

زهرا، کونین ، بعثت ، عقد ، مزرع ، اسوهٔ ، کامل

٤- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- حضرت فاطمہؓ ، پیغمبرِ اکرمؐ کی محبوب بیٹی تھیں۔

۲- وہ بعثتِ پیغمبر کے پانچویں سال میں پیدا ہوئیں۔

۳- آنحضرتؐ نے فرمایا : جو ان کو تکلیف پہنچائے گا وہ مجھے تکلیف پہنچائے گا۔

٤- وہ مجسمۂ صبر و رضا تھیں۔

٥- وہ دنیا بھر کی خواتین کے لیے بہترین نمونہ تھیں۔

گفتگویِ تلفنی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دُخترش پروین در اتاق غذا خوری مشغول صرف غذا هستند. صدایِ زنگ تلفن به گوش می رسد. طاهر فوری بلند می شود و گوشی را بر می دارد.)

طاهر: بله بفرمایید. با چه کسی کار دارید؟

ناشناسی: بنده با آقای ارشد کار دارم. ممکن است با ایشان صحبت کنم.

طاهر: (با تعجب) آقای ارشد! ببخشید آقا. اینجا منزلِ آقای بشیر است. شما عوضی گرفتید.

ناشناسی: خیلی عُذر می خواهم. مگر اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۴ نیست؟

طاهر: نخیر آقا اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۵ است.

ناشناسی: آقا خیلی معذرت می خواهم که مزاحم شما شدم.

طاهر: خواهش می کنم. مانعی ندارد.

(طاهر همینکه گوشی را می گذارد، دوباره زنگ تلفن به صدا در می آید)

طاهر: الـو......... الـو......... آقا صدای شما نمی رسد. ببخشید درست متوجه نشدم. لطفاً یک کمی بلند تر حرف بزنید. سلام عمو جان بلی من طاهر هستم. عموجان! خیلی ببخشید، من صدای شما را نشناخته بودم. حالتان چطور است؟ چشم! گوشی خدمتتان باشد تا مامان را صدا کنم. مامان جان! زود بیایید، عمو جان از کویته تلفن می کنند.

(خانم بشیر با عجله می آید و گوشی را بدست می گیرد)

خانم بشیر: سلام ظهیر جان! حالت چطور است؟ چه طور شد که امروز یادی از ما کردی؟

آقای ظهیر: سلام زنِ برادر. باور کنید ما همیشه به یاد شما هستیم. مثل اینکه تلفن شما درست کار نمی کند. من چندین بار تلفن کردم ولی تلفن شما همیشه اشغال است.

خانم بشیر: راست می گوئی. اخیراً تلفن ما از کار افتاده بود. خوب از کوچولوها چه خبر؟

آقای ظهیر: الحمدالله همه شان خوبند. سلام می رسانند و مشتاقِ دیدار شما هستند.

خانم بشیر: خوش به حال ما. قدمتان روی چشم. تا کی می آیید؟

آقای ظهیر: انشاء الله تا جمعه آینده خدمتتان می رسیم.

خانم بشیر: همه با کمالِ اشتیاق چشم براه شما هستم. مخصوصاً برادرت خیلی دلش برایت تنگ شده است.

آقای ظهیر: حالِ برادر جان چطور است؟ می توانم با ایشان صحبت کنم؟

خانم بشیر: متاسفانه ایشان تب دارند. تازه به خواب رفته اند. می خواهید بیدارشان کنم؟

آقای ظهیر: نخیر، راضی به زحمتشان نیستم. هر وقت بیدار شدند لطفاً از قول من سلام برسانید و از طرف من احوال پرسی کنید.

انشاء الله دو روز دیگر من شخصاً از ایشان احوال پرسی می کنم.

خوب حالا اجازه می خواهم.

خانم بشیر: خدمت عروس خانم سلام برسانید و بچه ها را ببوسید.

آقای ظهیر: چشم. خدا حافظ.

خانم بشیر: خدا نگهدار شما.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

اتاق غذا خوری : کھانے کا کمرہ	زنگِ تلفن : ٹیلیفون کی گھنٹی
به گوش می رسد : کان میں پہنچتی ہے	گوشی : ریسیور
صحبت : گفتگو	ببخشید آقا : جناب معاف فرمائیے گا
منزل : مکان (گھر)	ناشناسی : ایک اجنبی، ایک ناواقف
عوضی گرفتید : غلط نمبر مل گیا ہے	مگر اینجا : کیا یہ جگہ
مانعی نیست : کوئی بات (رکاوٹ) نہیں	به صدا در آمدن : بج اُٹھنا
متوجه نشدم : میں سمجھا نہیں	لُطفاً : براہِ کرم
ماماں : امی	صدا کنم : آواز دوں/دیتا ہوں
زن برادر : بھابھی	اشغال : مصروف
اخیراً : پچھلے دنوں، حال ہی میں	از کار افتادن : خراب ہوجانا
عروس خانم : دلہن بیگم، بہورانی	کوچولوها : ننھے منّے
چه خبر : کیا حال (ہے) ؟	دیدار : ملاقات
خوش بحالِ ما : ہماری خوش قسمتی ہے	با کمالِ اشتیاق : نہایت شوق کے ساتھ
تازه : ابھی ابھی	نخیر : نہیں، جی نہیں
احوال پرسی : مزاج پرسی	دو روز دیگر : دو روز تک
شخصاً : بذاتِ خود	چشم براه هستیم : ہم آپ کے منتظر ہیں
چشم : جی بہت اچھا، بسروچشم	

مزاحم شما شدم : میں آپ کے لیے باعث زحمت ہوا۔ میں آپ کے کام میں حائل ہوا۔

خواهش می کنم : میں خواہش کرتا ہوں، میری خواہش ہے (کہ آپ ایسا خیال نہ کیجیے)
یک کمی بلند تر حرف بزنید : قدرے اونچی آواز سے بولیے۔
گوشی خدمتتان باشد : ریسیور تھامے رکھیے (ہولڈ رکھیے)
مثلِ اینکه : ایسا معلوم ہوتا ہے جیسے شاید، لگتا ہے۔
قدمتان روی چشم : آپ کے قدم ہمارے سر آنکھوں پر
دلش تنگ شده است : اس کا دل اُداس ہو گیا ہے

محمد بن قاسم

دورۂ خلافت ولید بن عبدالملک اموی (۸۶-۹۶ھ) در تاریخ اسلام دورۂ طلائی فتوحات محسوب می شود. زیرا درین دوره، فاتحانِ بزرگی مانندِ موسی بن نصیر، طارق بن زیاد، قُتیبه بن مسلم و محمد بن قاسم به ظهور رسیدند و در نتیجه شجاعت فوق العاده آنها، قاره افریقا، اسپانیا، ترکستان و سند جزو قلمرو اسلامی گردید و عظمت و شوکت اسلام به اوج کمال رسید.

جوان ترین این قهرمانانِ مسلمان، محمد بن قاسم بوده است که در شانزده یا هفده سالگی سند را تسخیر کرد و نخستین بار پرچم اسلام را در این سرزمین بلند ساخت.

فتح سند بدین قرار است:

راجایِ سراندیپ به منظور ایجاد روابط دوستانه با خلیفۂ اموی هدایای گرانبهایی با کشتی مخصوصی ارسال داشت. عده ای از کسانی که تازه مشرف به اسلام شده بودند برای ادای فریضۂ حج عازم مکه بودند. همینکه کشتی به بندر "دیبول" رسید، دزدان دریائی آن را به غارت بردند و مسافران را همراه با زنان و بچه هایشان اسیر ساختند. می گویند در آن حال یکی از زنانِ اسیر مسلمان فریاد زد: "ای حجاج! کجائی؟"

چون این خبر به حجاج ابن یوسف والی عراق رسید، قاصدی نزدُ راجا داهر فرستاد و اموال و اسیران را ازو باز خواست داهر جواب داد! "من دسترسی به دزدان دریائی ندارم. شما خودتان هر چه می خواهید بکنید."

حجاج از این پاسخ گستاخانه برآشفت و برادر زاده خود محمد بن قاسم را به منظور فتح سند با لشکری گران بدان طرف فرستاد.

محمد بن قاسم از راه سیستان و مکران داخل خاك سند شد و دیبول را محاصره کرد.

پس از نبرد سختی وی اسیران مسلمان را رها ساخت.

پس از آن او به قلعه نیرون حمله ور شد و محصوران قلعه را مجبور به تسلیم کرد. سپس از رود مهران گذشت و با لشکر گران راجا داهر رو به رو گردید. داهر درین نبرد به قتل رسید. و لشکریانش پراکنده شدند. پس از آن تمام شهر های بزرگ سند مانند برهمن آباد و مولتان یکی پس از دیگری به دست وی افتاد و سراسر سند تحت تصرف مسلمانان درآمد.

با حمله محمد بن قاسم به سند در سال ۹۲ھ باب تازه ای در تاریخ شبه قاره پاکستان و هند آغاز گردید و راهی برای فاتحان بعدی مانند سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ھ) و سلطان شهاب الدین محمد غوری (۵۹۹-۶۰۲ھ) باز شد و سرانجام توسط سلطان قطب الدین ایبک در سال ۶۰۲ھ سلطنتی با شکوه اسلامی در آن دیار به وجود آمد و این سلطنت تا ۱۲۷۴ھ/ ۱۸۵۷م ادامه داشت. بعد از آن انگلیس ها نود سال درین سرزمین حکومت کردند.

در سال ۱۹۴۷م قسمت شمال غربی و شرقی شبه قاره دوباره به صورت "پاکستان" درآمد. ازین جهت محمد بن قاسم را می توان موسس دولت اسلامی در شبه قاره پاکستان و هند دانست.

مسلمانان این دیار، محمد بن قاسم را با احترام فراوان یاد می کنند و او را قهرمان ملی خود می شمارند. زیرا در واقع او بود که درین شبه قاره سلطنت اسلامی را بنای نهاد.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

دوره : دور، عہد، زمانہ

تاریخ نظامی : فوجی تاریخ

محسوب می شود : شمار ہوتا ہے

فوق العاده : بہت زیادہ، غیر معمولی

سراندیپ : سری لنکا

عده ای : ایک گروہ، کچھ لوگ

دزدان دریائی : سمندری ڈاکو

بر آشفت : وہ ناراض ہو گیا، بھڑک اٹھا

رودِ مہران : دریائے سندھ

باب نوینی : ایک نیا باب

موسس : بانی

شبه قاره : برصغیر

قاره : براعظم

اوج کمال : انتہائی عروج

قہرمان : ہیرو، مجاہد

به منظور ایجاد : قائم کرنے کے لیے

کشتی : بحری جہاز

همینکه : جونہی، جیسے ہی

به غارت بردند : انھوں نے لوٹ لیا

نبرد : جنگ ، لڑائی

پراکنده شدند : وہ بکھر گئے، منتشر ہو گئے

ادامه داشت : قائم رہی

دولت : حکومت ، سلطنت

مجبور / وادار به تسلیم کرد : ہتھیار ڈالنے پر مجبور کر دیا۔

بندر دیبول : دیبل کی بندرگاہ جو موجودہ کراچی کے قریب واقع تھی

تمرین

۱-مندرجہ ذیل سوالات کے فارسی میں جواب دیجیے۔

١ – فاتحان بزرگ دوره خلافت ولید بن عبدالملك که بودند ؟

٢ – جوان ترین این فاتحان بزرگ که بود ؟

٣ – اولین فاتح مسلمان سند که بود ؟

٤ –علت و نتیجه حمله محمد بن قاسم به سند چه بود ؟

٥ –چه کسی از سلاطین اسلام در شبه قاره پاکستان و هند سلطنت اسلامی را به وجود آورد؟

از تو خواهم یک نگاه التفات

شش جهت روشن ز تاب روی تو
تُرک و تاجیک و عرب هندوی تو

در جهان شمع حیات افروختی
بندگان را خواجگی آموختی

فرُخ آن شهری که تو بودی در آن
ای خنک خاکی که آسودی در آن

از تو ما بیچارگان را ساز و برگ
وا رهان این قوم را از ترس مرگ

گردِ تو گردد حریم کائنات
از تو خواهم یک نگاه التفات

از تو بالا پایۂ این کائنات
فقر تو سرمایۂ این کائنات

ای پناه من حریم کوی تو
من به امیدی رمیدم سوی تو

(علامہ محمد اقبالؒ)

فرهنگ

تاجیک : تاجکستان کا رہنے والا
خاک : سرزمین
هندو : غلام
حریم : چاردیواری
بندگان : بندہ کی جمع (غلام)
بیچارگان : جمع بیچارہ، بے بس

خواجگی : آقائی، مالکیت، سرداری
ساز و برگ : سازوسامان، مال واسباب
فرُّخ : مبارک
وارهان : نجات والا
خُنک : کلمۂ تحسین، آفرین
ترس : خوف
آسودی : تونے آرام کیا
التفات : توجہ
رمیدم : میں بھاگ کرآیا

تمرین

۱-مندرجہ ذیل سوالات کے فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- شش جهت از تاب روی چه کسی روشن است؟
۲- از چه کسی پایهٔ کائنات بالا شد؟
۳- چه کسی بندگان را خواجگی آموخت؟
٤- شاعر از حضرت محمدؐ برای قوم خود چه خواسته است؟
٥- شاعر از آنحضرتؐ چه می خواهد؟

۲-اِن نعتیہ اشعار کو زبانی یاد کیجیے۔

۳-پہلے پانچ اشعار کو نثر میں تبدیل کیجیے۔

٤- واحد کے جمع اور جمع کے واحد لکھیے :

جهت ، بندگان ، بیچارگان ، ترك ، عرب

٥- از ، را ، بر کس قسم کے کلمات ہیں۔ایسی چند اور مثالیں بیان کیجیے۔

٦- متضاد الفاظ بنایئے :

روشن ، خواجگی ، حیات ، مرگ ، بالا ، فقر ، اُمید

عُرفای شبه قاره

عرفاء کلمه عربی و جمع " عارف " است. عارف کسی است که به جز خدا به کسی بستگی ندارد. به جز خدا از هیچکس نمی ترسد. حتی هراسی از مرگ هم ندارد. هم خود را می شناسد و هم خدا را. حقیقت دنیا را خوب درك می کند و دل بدین جهان گذشتنی، نمی بندد. به مال و زر و جاه و منصب دنیا علاقه ای ندارد. دنبال حرص و هوا نمی رود. همیشه در فکر آخرت است. با مردم مستقیماً در ارتباط است. هیچکس را اذیت نمی کند. بدی هیچکس را نمی خواهد و پیوسته برای اصلاح جامعه کوشش می کند. وجود عرفاء نعمت بزرگ خدا است.

این حقیقت است که دین اسلام در شبه قاره توسط عرفاء پیشرفت کرد. عرفایی مانند حضرت سید علی هجویریؒ ، حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیریؒ و امیر کبیر حضرت سید علی همدانیؒ به این سرزمین آمدند. از دعوت و ارشاد اینها هزاران نفر از کفار و مشرکین، حلقه به گوش اسلام شدند. حضور هر یک از اینها ، شخصاً یک نهضتی بود که سرنوشت این منطقه را به کلی عوض کرد. نقش مهم اینها در راه اشاعهٔ اسلام در شبه قاره فراموش کردنی نیست. مهمترین اینها عبارتند از : بابا فرید الدین شکر گنجؒ ، خواجه نظام الدین اولیاءؒ ، شیخ بهاء الدین زکریاؒ، مخدوم جهانیان جهان گشتؒ ، حضرت میان میرؒ ، حضرت مجددِ الف ثانیؒ و خواجه سید محمد گیسو درازؒ .

این عرفاء دوستدار مردم این دیار و از مشکلات آنها آگاه بودند. اینها به دور ترین نقاط این سرزمین نیز رسیدند. هر جا که رفتند ، مدرسه ها ساختند و خانقاه هائی بنا کردند که هر یک از آنها کارِ یک دانشگاه علم و ادب و عرفان را انجام داد. اینها با مردم محروم پیوستگی های نزدیکی داشتند و درمیان آنها عوامانه زندگی کردند.

بعضی از عرفاء به زبان های منطقه ای و محلی شعر هم سرودند. شعر عارفانه اینها به مردم این نواحی تاثیر زیادی گذاشت. مردم منظومه های این بزرگ مردان را تاکنون نیز خیلی دوست دارند و شیفته سادگی و صمیمیّت آنها هستند.

در پنجاب بابا فریدؒ ، شاه حسینؒ ، بلهے شاهؒ ، سلطان باهوؒ ، خواجه غلام فریدؒ و میان محمد بخشؒ ، در سرحد رحمان باباؒ ، در سند سچل سرمستؒ و شاه عبداللطیف بهتائیؒ ، در بلوچستان شه مریدؒ و توکلی مستؒ و در کشمیر للّه عارفةؒ از قبیل همان عارفانی بودند که شعر عرفانی آنها جاودانی است.

(معین نظامی)

فرهنگ

بستگی : وابستگی، تعلق	هراس : خوف، ڈر
درك می کند : سمجھتا ہے	بدین : بہ این، اس سے
گذشتنی : فانی	علاقه : تعلق، دلچسپی
دنبال : پیچھے	مستقیماً : براہِ راست
در ارتباط است : رابطہ رکھتا ہے	بدی : برائی
جامعه : معاشرہ	پیوسته : ہمیشہ
توسط : کے ذریعے	پیشرفت : ترقی
دعوت و ارشاد : تبلیغ، رشد و ہدایت	شخصاً : ذاتی طور پر، اپنی ذات میں
نهضت : تحریک	سرنوشت : تقدیر، مقدر

به کلی : مکمل طور پر | عوض کرد : تبدیل کیا
نقش مہم : اہم کردار | اشاعه : اشاعت،فروغ
فراموش کردنی نیست: ناقابل فراموش ہے | نقاط : مقامات،علاقے
دانشگاه : یونیورسٹی | مردم محروم : غریب اور مظلوم لوگ
پیوستگی های نزدیکی : قریبی رابطے | عوامانه : عوام کی طرح
منطقه ای : علاقائی | محلّی : مقامی
نواحی : ناحیہ کی جمع،علاقے | منظومه ها : نظمیں،کلام
بزرگ مردان : عظیم لوگ | تاکنون نیز : اب تک بھی
شیفته : شیدائی،گرویدہ | جاودانی : لافانی
صمیمیّت : خلوص

تمرین

ا-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- عارف چه کسی است ؟

۲- اسلام در شبه قاره چطور پیشرفت کرد ؟

۳- عرفای شبه قاره با مردم چطور رفتار می کردند ؟

٤- شعر عارفانه چیست ؟

٥- ده عارف شبه قاره را نام ببرید۔

۲-ذیل کے مرکبات کی نشاندہی کیجیے۔

حقیقتِ دنیا ، جهانِ گذشتنی ، اصلاحِ جامعه ، نقشِ مهم ، مردمِ محروم

۳-اس سبق میں سے " فعلِ حال " تلاش کر کے الگ لکھیے۔

۴-واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائیے :

عرفا ، دل ، مال ، جامعه ، منطقه ، نقاط ، دانشگاه ، منظومه ها ، بزرگ مردان ، آنها

۵-فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- سچا صوفی خدا کے سوا کسی سے نہیں ڈرتا۔

۲- وہ خواہش نفس کی پیروی نہیں کرتا۔

۳-برصغیر میں اسلام کی اشاعت میں صوفیاء نے اہم کردار ادا کیا۔

۴- کچھ صوفیاء نے مقامی زبانوں میں شعر بھی کہے ہیں۔

۵- یہ صوفیاء عوام کی طرح زندگی گذارتے تھے۔

میوه فروشی

(عصر شنبه سایر اعضای خانواده دور تختخواب آقای بشیر نشسته اند و درباره موضوعات مختلف حرف می زنند)

خانم بشیر : (رو به شوهرش) راستی یادتان هست فردا ظهیر جان و خانمش با بچه ها از کویته می آیند.

آقای بشیر : چرا یادم نباشد؟ از روزی که شنیده ام، روز شماری می کنم.

طاهر : پدر جان! در صورتیکه حالتان خوب نیست، این وظیفهٔ من است که تمام کارهای تان را خودم انجام بدهم.

آقای بشیر : آفرین پسرم. من از شما همین انتظار را دارم. پروین را هم همراه خود ببرید و برایش یک جفت کفش نو بخرید.

طاهر : چشم پدر جان! مطمئن باشید.

پروین : برادر جان! من آماده هستم.

طاهر : خیلی خوب! بفرمائید برویم.

(بعد از چند دقیقه خانم بشیر و بچه ها به خیابان قائداعظم می رسند)

خانم بشیر : (رو به راننده) شما ماشین را رو به روی شیزان پارک کنید.

راننده : چشم خانم.

(خانم بشیر و طاهر و پروین به یک میوه فروشی می روند)

میوه فروش : بفرمائید خانم! چه فرمایشی دارید؟

خانم بشیر: می خواستم میوه بخرم. چه میوه هائی دارید ؟

میوه فروش: خانم! انگور، سیب، انار، موز، هلو و پُرتقال تمام میوه های فصل را دارم.

خانم بشیر: آقا! این سیب کیلویی چند می فروشید ؟

میوه فروش: کیلوئی سی و دو روپیه

خانم بشیر: کیلویی سی و دو روپیه ؟ خیلی گران است. اگر کیلویی بیست و چهار روپیه حساب کنید، دو کیلو می خرم.

میوه فروش: چون شما مشتری قدیمی هستید از شما کیلویی بیست و هشت روپیه می گیرم. ازین کمتر نمی شود.

خانم بشیر: انبه را چطور حساب می کند ؟

میوه فروش: چندین نوع انبه دارم. جنس اعلای انبه را کیلویی بیست و چهار روپیه می فروشم ولی برای شما کیلوئی بیست روپیه حساب می کنم. بفرمائید چقدر بکشم؟

خانم بشیر: آقا خیلی گران می فروشید!

میوه فروش: خانم چه کار کنم. همه چیز گران شده است.

خانم بشیر: لطفاً کیلوئی هیجده روپیه حساب کنید. دو کیلو بکشید.

میوه فروش: خیلی خوب، شما راضی باشید. بفرمائید این دو کیلو انبه. دیگر چه لازم دارید ؟

خانم بشیر: انگور چند است؟ نارسیده و ترش که نیست؟

میوه فروش: نخیر خانم. خوب رسیده و خیلی شیرین است. از شما کیلوئی بیست و چهار روپیه حساب می کنم.

خانم بشیر: اگر ارزان حساب کنید دو کیلو می خرم.

میوه فروش: بفرمائید، این هم دو کیلو انگور، کیلوئی بیست و دو روپیه، دیگر چه می خواهید.

خانم بشیر: دیگر کافی است. لطفاً حساب کنید. پول چقدر شد؟

(خانم بشیر پول می پردازد)

خانم بشیر: متشکرم آقا، خدا حافظ

میوه فروش: به سلامت، خوش آمدید

(طاهر سبد پر از میوه را بر می دارد و به طرف ماشین می رود)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

میوه فروشی : پھلوں کی دکان

اعضای خانواده : افرادِ خاندان

دور تختخواب : پلنگ کے گرد

وظیفه : فرض

در صورتیکه : جبکہ

انتظار : توقع

کفش : جوتا

بفرمائید برویم : آیے چلیں

ماشین : کار، گاڑی

چشم خانم : بہت بہتر بیگم صاحب

انبه : آم

هلو : آڑو

فصل : موسم

چند می فروشید : کتنے میں بیچتے ہیں؟

چندین رقم : کئی قسم کے، مختلف قیمت کے

چند است : کیا بھاؤ ہے ؟

ترش که نیست : کھٹا تو نہیں

دیگر : اور، مزید

روبروی : بالمقابل، سامنے

چه فرمایشی دارید : کیا حکم ہے

موز : کیلا

پرتقال : مالٹا

کیلو : کلوگرام (ایک ہزار گرام)

مشتری : گاہک

چقدر بکشم : کتنے تولوں ؟

نارسیده : کچا

بفرمائید این هم : لیجیے یہ رہے

سبد : ٹوکری

به سلامت (بروید) : سلامتی سے جایئے، خیر سے جایئے

کیلویی هیجده روپیه حساب کنید : کلو کے اٹھارہ روپے لگائیں۔

سر سید احمد خانؒ

سر سید احمد خان یکی از بزرگترین رهبران مسلمانان شبه قاره پاکستان و هند بود. او شخصی بود که با رهبری خود به مسلمانان زندگی تازه ای بخشید. او در سال ۱۸۱۷م در دهلی چشم به جهان گشود. اسم پدرش سید محمد تقی بود. بزرگانش از عربستان به هرات در زمان شاه عالم و از آنجا به هندوستان آمدند.

سید احمد خانؒ پس از تحصیلات وارد خدمت دولتی گردید. در نتیجه جنگ آزادی ۱۸۵۷ میلادی سلطنت مسلمانان در هند به دست انگلیسی ها خاتمه یافت و در تمام شعبه های زندگی به مسلمانان ضرر رسید. انگلیسی ها در مقابل مسلمانان همیشه از هندوان حمایت می کردند. سید احمد خانؒ از این وضع ناراحت می شد. به نظر او علت حمایت این بود که مسلمانان در تعلیم و تربیّت نسبت به هندوان خیلی عقب بودند. بنابر این تصمیم گرفت که در آینده به اصلاح برادران مسلمان خواهد بکوشند.

برای اصلاح مسلمانان یک مجله ماهیانه به نام "تهذیب الاخلاق" راه اندازی نمود. به علاوه برای یاد آوری عظمت و شوکت گذشته مسلمانان درباره آثار تاریخی آنان کتابی به نام "آثارُ الصنادید" نوشت.

سید احمدؒ در ۵۲ سالگی به انگلستان رفت و پیشرفت انگلیسی ها را مشاهده نمود و به این نتیجه رسید که اگر مسلمانان علوم جدید نمی خوانند، پیشرفت نخواهند کرد.

او در سال ۱۸۷۵ میلادی مانند دانشگاه های آکسفُرد و کیمبریج، در علیگر دانشگاه اسلامی بنا کرد. دانشجویان این دانشگاه زمینه را برای تاسیس پاکستان هموار ساختند. دانشجویان آنجا علامه محمد اقبالؒ و قائداعظم محمد علی جناحؒ را بسیار

دوست داشتند.

سید احمدؒ در سال ۱۸۹۸ میلادی پس از گذراندن زندگی بسیار درخشانی از این دنیا رحلت نمود. او مانندِ یک پزشک، معالج ملت بیمار خود بود.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

رهبر : رہنما، لیڈر

تحصیلات : تعلیم

ضرر رسیدن : نقصان پہنچنا

در نظر او : اس کی رائے میں

تصمیم گرفتن : فیصلہ کرنا

مجله ماهیانه : ماھانہ رسالہ

اجراء نمودن : جاری کرنا

آثار تاریخی : تاریخی مقامات

آکسفرد : آکسفورڈ

پیشرفت کردن : ترقی کرنا

زندگی درخشانی : تابناک زندگی

وارد خدمت دولتی گردید : سرکاری نوکری اختیار کی

چشم به جهان گشود : دنیا میں آنکھ کھولی

خاتمه یافتن : ختم ہو جانا

ناراحت شدن : پریشان ہونا

عقب : پیچھے

کوشیدن : کوشش کرنا

یادآوری : یاد دلانا

در ۵۲ سالگی : ۵۲ سال کی عمر میں

کیمبریج : کیمبرج

زمینه هموار ساختن : زمین ہموار کرنا

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- سر سید احمد خانؒ که بود ؟

۲- او کِی چشم به جهان گشود ؟

۳- اسم پدرش چه بود ؟

٤- او چه کتابی درباره آثار تاریخی مسلمانان نوشت ؟

٥- اسم مجلّه ماهیانه او چه بود ؟

٦- سر سید احمد خانؒ کِی به انگلستان رفت ؟

۷- سر سید احمد خانؒ پس از مشاهده پیشرفت انگلیسی ها به چه نتیجه ای رسید ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کی جمع بنایئے :

رهبر ، بزرگ ، برادر ، اثر ، نتیجه ، مسلمان ، دانشجو

۳- خالی جگہ پر کریں :

۱- او در سال ۱۸۱۷ میلادی .... گشود۔

۲- او برای اصلاح برادران مسلمان ....

۳- او در علیگر دانشگاه اسلامی ....

٤- دانشجویان دانشگاه علیگر علامه اقبالؒ و محمد علی جناحؒ را ....

٥- سرسید احمد خانؒ در سال ۱۸۹۸ میلادی .... رحلت نمود۔

۴- مندرجہ ذیل محاورات ذہن نشین کیجیے :

زندگی تازه بخشیدن ، وارد خدمت دولتی گردیدن ، خاتمه یافتن ، ضرر رسیدن ، حمایت کردن ، ناراحت شدن ، به اصلاح کوشیدن ، اجراء نمودن ، به نتیجه رسیدن ، بنا کردن ، هموار ساختن۔

علم و هنر کیمیاست

گویند عارفان هنر و علم، کیمیاست
وان مس که گشت همسر این کیمیا ،طلاست

تو مردمی و دولتِ مردم فضیلت است
تنها وظیفهٔ تو همی نیست خواب و خاست

بشناس فرقِ دوست زِ دشمن به چشم عقل
مفتون مشو که در پسِ هر چهره ،چهره هاست

جان ،شاخه ایست ،میوه آن علم و فضل و رای
در شاخه ای نگر که چه خوشرنگ میوه هاست

ای شاخ تازه رَس که به گلشن دمیده ای
آن گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست

گر پند تلخ می دهمت ،تُرشرو مباش
تلخی به یاد آر که خاصیّت دواست

جان را هر آنکه معرفت آموخت مردم است
دل را هر آنکه نیک نگهداشت پادشاست

(پروین اعتصامی)

فرهنگ

مس : تانبا　　　همسر : ہم پلہ،ہم پایہ

دولت : ثروت

طلا : سونا، زر

جان : روح

رای : نظر، رائے

گلبن : پھولوں سے بھری جھاڑی

معرفت : شناسائی، پہچان

عارفان : جمع عارف، جو شخص حقائق کو سمجھنے والا ہو۔

تو مردی : تو انسان ہے، تو اشرف المخلوقات ہے۔

خواب و خاستن : سونا جاگنا، (خوابیدن اور برخاستن سے)

نگر : دیکھ (نگریستن: دیکھنا) سے نگرد مضارع

شاخ تازہ رس : وہ شاخ جو تازہ اُگی ہو

گیاست : گیاہ است (گیاہ: پودہ، جھاڑی)

تُرشرو : ضد خوشرو، ماتھے پر شکن ڈالنے والا

نیک نگہداشتن : اچھی طرح سنبھالنا، دیکھ بھال کرنا

پادشاست : (پادشاہ است) وہ بادشاہ ہے

کیمیا : علم کیمیا۔ قدیم لوگوں کا خیال تھا کہ یہ ایک ایسا مادہ ہوتا ہے جس سے تانبے کو سونے میں تبدیل کیا جا سکتا ہے لیکن فی الواقع ایسا نہیں ہوتا۔ یہاں مراد ایسی چیز جو ایک کم درجہ شے کو نہایت اعلیٰ درجے کی بنا دیتی ہے یعنی ایسا علم جو آدمی کو انسان بنا دے۔

وظیفہ : فریضہ، ذمہ داری

مفتون مشو : فریب نہ کھا

شاخہ ایست : ایک ایسی شاخ ہے

دمیدن : پھوٹنا

می دہمت : میں تجھے دیتا ہوں

شناس : پہچانو (شناختن مصدر سے فعل امر)

تمرین

۱-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- عارفان چه می گویند ؟

۲- دولتِ مردم چیست ؟

۳- میوه شاخه جانْ چیست ؟

٤- کُدام شخص در حقیقت پادشاست ؟

۲-آخری تین اشعار کو سادہ فارسی نثر میں لکھیں۔

۳-مندرجہ ذیل الفاظ کی جمع لکھیے :

وظیفه ، دوست ، دشمن ، علم ، فضیلت ، معرفت

۴-شو ، مگر ، مباش کس قسم کے افعال ہیں۔مندرجہ ذیل مصادر سے بھی افعال بنایئے اور ان کے صیغے بھی لکھیے :

گفتن ، خوابیدن ، شناختن ، رسیدن ، دادن ، آوردن ، آموختن

در آرایشگاه

(علی و پسر عمویش سعید به آرایشگاه سر کوچه می روند. وارد می شوند، سلام می کنند و در گوشه ای به انتظار نوبت می نشینند. چندی بعد آرایشگر صدا می کند)

آرایشگر : بفرمائید آقای علی ! نوبت شما است.

علی : آقا ! اوّل موهای پسر عمویم سعید را اصلاح کنید.

آرایشگر : خوب ! آقای سعید ! شما اوّل تشریف بیاورید. موهایتان را چطور اصلاح کنم ؟

سعید : موهای اطراف سرم را کمی کوتاه کنید. البته خط شقیقه هایم را زیاد بالا نبرید. (آرایشگر شانه وُ قیچی را در دستش می گیرد و تُند تُند موهای سعید را کوتاه می کند.

(پس از اصلاح سعید توی آیینه نگاه می کند و به علی می گوید)

سعید: برادر جان ، موهایم چطور شده است ؟

علی: خیلی قشنگ شده است. از اصلاح موهایت خیلی خوشم آمد.

امیدوارم پدر و مادرت هم خوششان می آید.

آرایشگر: خوب آقای علی ! نوبت شما است. موهایتان را چطور اصلاح کنم ؟

علی : موهایم را مثل موهای سعید بزنید. اما مواظب باشید که کار درست انجام بگیرد.

آرایشگر: خاطر جمع باشید. من کار خودم را با کمال احتیاط انجام می دهم.

آقا ! می خواهید سرتان را هم بشویم.

علی: بلی به سرم کمی روغن هم بزنید.

(پس از اصلاح، علی و سعید به خانه برمی گردند. همین که خانم ظهیر چشمش به پسرش سعید می افتد، می گوید)

خانم ظهیر: به به سعید جان! با موهای کوتاه چقدر قشنگ شده ای.

(سعید توی آئینه نگاه می کند و لبخند می زند)

سعید: بلی مادر جان آرایشگر درکار خودش خیلی ماهر است. نگاه کنید علی هم چقدر قشنگ بنظر می رسد امیدوارم پدرم نیز از آرایش موهای من خوششان بیاید.

(مقتبس از گلشن فارسی دوم)

فرهنگ

آرایشگاه : حجام کی دکان، ہیئر ڈریسنگ سیلون	پسر عمویش : اس کا چچازاد بھائی
وارد شدن : داخل ہونا	اصلاح : بال کاٹنا
آرایشگر : حجام، ہیئر ڈریسر	شقیقه : کنپٹی
کوتاه کردن : چھوٹا کرنا	بالا بردن : اونچا لے جانا
خطِ شقیقه : قلم	قیچی : قینچی
شانه : کنگھی	تُندتُند : جلدی جلدی
توی آئینه : آئینے میں	خوش آمدن : اچھا لگنا
موزدن : بال کاٹنا	مواظب باشید : محتاط رہیے
با کمال احتیاط : بڑی احتیاط کے ساتھ	انجام دادن : انجام دینا
شستن : دھونا، شیمپو کرنا	روغن زدن : تیل لگانا

کمی : تھوڑا سا　　　　برگشتن : واپس آنا (مضارع: برگرود)

قشنگ : خوبصورت　　　　لبخند زدن : مسکرانا

آرایشگاہ سر کوچہ : گلی کی نکڑ پر حجام کی دکان

چشمش بہ آنہا اُفتاد : اُس کی نظر اُن پر پڑتی ہے۔

بہ بہ : واہ واہ، کیا خوب، بہت عمدہ

بہ نظر رسیدن : دکھائی دینا

دمی بخندید

دروغ :

از دروغگوئی پرسیدند : هرگز راست گفته ای ؟

گفت : اگر گویم "آری"، دروغ گفته باشم.

گرانی :

دو راننده باهم صحبت می کردند. یکی از آنها گفت:

"این روزها می گویند که بنزین گران خواهد شد."

دُوُمی گفت: مهم نیست. چون گران شدن بنزین برای من هیچ تاثیری ندارد! اوّلی حیرت زده پُرسید: این چطور ممکن است!

دُوُمی گفت: من مدتهاست که همیشه صد روپیه بنزین در اتومبیل خود می ریزم بنا بر این هر قدر که بنزین گران شود به حال من فرقی نخواهد کرد!

دندان درد:

پسر بچه ای دندان درد داشت. ناچار پدرش او را پیش یک دندان پزشک آشنا فرستاد. پسر به مطب دکتر رفت.

منشی دکتر گفت: متأسفم کوچولو، ولی امروز دکتر نیست!

پسَرك گفت: چیزی نیست، من می روم، باز برمی گردم.

منشی پرسید: دوباره کِی می آئي؟

پسر کوچولو جواب داد: هر روزی که دوباره دکتر در مطب نباشد!

حقیقت گوئی :

مردی در خیابان پسرِ کوچکی را دید که کیف بزرگی در پُشت داشت و می رفت.

از دیدن او احساس پدری به وی دست داد ، جلو رفت و گفت : پسر جان ! تو به مدرسه می روی ؟

پسرك بلا فاصله جواب داد : من به مدرسه نمی روم ، مرا می فرستند !

(بہارستانِ جامی)

فرهنگ

دمی بخندید : ذرا ہنس لیجیے

دروغ : جھوٹ

دروغگو : جھوٹا

هرگز : کبھی

آری : ہاں، جی ہاں

راننده : ڈرائیور

صحبت کردن : گفتگو کرنا

این روزها : ان دنوں

می گویند : کہتے ہیں

بنزین : پٹرول

گران : مہنگا

مهم نیست : اہم نہیں ہے

تاثیری ندارد : کوئی اثر نہیں رکھتا

دندان درد : دانتوں کا درد

آشنا : دوست

مطب : کلینک

منشی : سیکرٹری

متاسفم : مجھے افسوس ہے

پسرك : ننھا بچہ، چھوٹا لڑکا

چیزی نیست : کوئی بات نہیں

باز : پھر

برمی گردم : لوٹ آؤں گا، آ جاؤں گا

کی : کب

مراجعه : رجوع کرنا، رابطہ کرنا، ملنا

خیابان : سڑک

کیف بزرگی : ایک بہت بڑا بستہ

اتومبیل : گاڑی، آٹوموبائل　　در پشت : کمر پر

به وی دست داد : اُس پر طاری ہوگیا　　جلو رفت : وہ آگے بڑھا

بلا فاصله : فوری، بلاساختہ، اُسی وقت

دندانپزشک : دانتوں کا معالج، ڈینٹل سرجن

به حال من فرقی نخواهد کرد : مجھ پر کوئی اثر نہیں پڑے گا۔

تمرین

۱- پزشک میں "ک" کیا ہے ؟ ایسے ہی پانچ الفاظ بنائیے۔

۲- ذیل کی ضمائر متصل کو منفصل اور منفصل کو متصل میں تبدیل کیجیے۔

پیش او ، پدرش ، از دیدن او ، به وی ، معجزه تو

۳- مندرجہ الفاظ کے متضاد لکھیے :

دروغگو ، جواب ، بسر کوچکی ، کیف بزرگی ، جلو

۴- مندرجہ ذیل افعال کے مصادر اور مضارع لکھیے :

پُرسیدند ، گفت ، فرستاد ، رفت ، بر می گردم ، دید ، داد ، نهاد

۵- ذیل کے الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

دروغ ، راست ، دُکتر ، متاسفم ، کیف ، راننده ، بنزین ، تاثیر ، مدرسه ، خیابان

کفش فروشی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دخترش پروین وارد یک کفش فروشی می شود. مکالمه بین آنها و صاحب مغازه آغاز می شود)

صاحب مغازه : بفرمائید خانم ، خوش آمدید ،چه فرمایشی دارید ؟

خانم بشیر : آقا ! می خواستم یک جفت کفش بخرم.

صاحب مغازه: خانم بفرمائید ، کفش زنانه می خواهید یا کفش مردانه ؟

خانم بشیر: نه زنانه ، نه مردانه ، کفش بچگانه می خواهم ، برای دخترم احتیاج دارم.

صاحب مغازه: بسیار خوب ، متوجه شدم (رو به پروین) دختر جان ! بفرمائید اندازه پای شما چیست ؟

پروین : نمره چهار

خانم بشیر : پروین جان ، این نمره پارسال است (رو به صاحب مغازه) آقا ! لطفاً یک نمره بزرگتر بدهید.

صاحب مغازه: چشم خانم ، اطاعت می شود. بفرمائید چه جور کفش بدهم ، ما کفش های جورا جور داریم.

طاهر: آقا نمی خواهیم بیخود وقت شما را بگیریم. ما هم وقت زیادی نداریم. بهتر است کفش هائی را که توی ویترین گذاشته اید ، نشان بدهید. گمان می کنم که این بهترین کفش هاست که شما دارید ؟

صاحب مغازه : درست می فرمائید ، واقعاً همین طور است(رو به پروین) بفرمائید دختر جان ! آن را امتحان کنید.

خانم بشیر: دختر ! آن را پاکن. اذیتت که نمی کند ؟

پروین: (کفش نو را بپا می کند و می گوید): مادر جان: مثل اینکه با اندازه پایم نیست. می زند، کمی تنگ است پاشنه اش هم خیلی بلند است.

خانم بشیر: آقا! یک کمی گشاد تر و پاشنه کوتاه تر لطف کنید.

صاحب مغازه: (رو به پروین) بفرمائید دختر جان! امیدوارم که از آن خوشتان می آید.

پروین: (امتحان می کند و می گوید) بلی! این خوب است.

خانم بشیر: آقا قیمتش چند است؟

صاحب مغازه: دویست روپیه

خانم بشیر: خیلی گران است.

صاحبِ مغازه: حق با شماست ولی در عوض جنسش خیلی خوب است. چرمش حقیقی است. مصنوعی نیست.

خانم بشیر: آقا! کمتر نمی شود؟

صاحبِ مغازه: خیر خانم! اینجا قیمت مقطوع است.

خانم بشیر: (رو به طاهر) پسرم! تو نمی خواهی چیزی بخری.

طاهر: انشاء اللّٰه دفعهٔ دیگر می خرم. (رو به مادر) مادر جان! من یک جفت کفش مشکی و یک جفت قهوه ای دارم. فعلاً همین بس است.

خانم بشیر: با این همه دلم می خواهد تو حتماً برای خودت چیزی بخری؟

طاهر: چشم، مادر جان، اگر شما اصرار دارید یک جفت کفش بازی و دو جفت بند کفش می خرم. برای خودتان و پدر جان که چیزی نخریدید؟

خانم بشیر: برای پدرتان می خواهم یک جفت دمپائی بخرم و برای خودم یک جفت جوراب نخی بخرم. (رو به صاحب مغازه) آقا، لطفاً یک دمپائی مردانه نمره نه،

یک جفت جوراب زنانه سفید رنگ، یک دانه واکس مشکی و یک دانه واکس قهوه ای هم بپیچید و صورت حساب هم بدهید.

صاحبِ مغازه: چشم خانم (بعد از چند دقیقه) بفرمائید خانم. این است چیزهائی که شما خریداری فرمودید و این هم صورتِ حساب.

خانم بشیر: خیلی متشکرم

صاحبِ مغازه: تشکر می کنم. امیدوارمِ باز هم تشریف می آورید.

خانم بشیر: خدا حافظ

صاحبِ مغازه: به سلامت، خوش آمدید.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

کفش فروشی : جوتوں کی دکان

یک جُفت : ایک جوڑا

اندازه پا : پاؤں کا ناپ

لطفاً : ازراہِ نوازش، ازراہِ کرم

جُورا جُور : گونا گوں، قسم قسم

مشکی : کالا، سیاہ

بپاکن : پاؤں میں ڈال (پہن)

پاشنه : ایڑی

جنسش : اس کی کوالٹی

صاحبِ مغازه : دکان کا مالک، دکاندار

متوجه شدم : میں سمجھ گیا

نمره : نمبر

جُور : قسم

قهوه ای : بھورے رنگ کا

توی ویترین : شوکیس میں

می زند : کاٹتا ہے

لطف کنید : عنایت فرمایئے

خیر : جی نہیں

مقطوع : مقررہ، معیّن

حتماً : یقینی طور پر، ضرور

دمپائی : سلیپر

یک دانه واکس : ایک عدد پالش

اذیتت که نمی کند : تجھے تکلیف تو نہیں دیتا

حق با شماست : آپ صحیح فرماتے ہیں/فرماتی ہیں۔

فعلاً : فی الحال، سر دست

بندِ کفش : جوتے کا تسمہ

نخی : سوتی

بپیچید : باندھ دیجیے

انتخاب از تذکرة الاولیاء

عبادت :

سه تن همراه ابراهیم بن ادهمؒ شدند. یک شب در مسجدی خراب عبادت می کردند. چون بخفتند، وی بر در ایستاد تا صبح. او را گفتند: "چرا چنین کردی؟" گفت: "هوا عظیم سرد بود و باد سرد، خویشتن را به جایِ در کردم تا شما را رنج کمتر بود".

عید :

سری سقطیؒ گفت: "روزِ عید معروف کرخیؒ را دیدم که دانه خرما بر می چید گفتم: "این را چه می کنی"؟ گفت: "این کودك را دیدم که می گریست، گفتم؛ "چرا می گریی؟" گفت: "من یتیمم نه پدر دارم و نه مادر. کودکانِ دیگر را جامه هاست و من ندارم، و ایشان جوز دارند و من ندارم". این دانه ها را از بهرِ آن می چینم تا بفروشم و وی را جوز خرم، تا برود و بازی کند." سریؒ گفت: "این کودك را من کفایت کنم، و دلِ تُرا فارغ کنم!" کودك را بُردم و جامه دراو پوشیدم و جوز خریدم و دلِ وی شاد کردم.

ابو حنیفةؒ و کودك :

ابو حنیفةؒ روزی می گذشت. کودکی را دید که در گِل مانده بود. گفت: "گوش دار تا نیُفتی!" کودك گفت: "اُفتادنِ من سهل است، اگر بیفتم تنها باشم. اما تو گوش دار که اگر پای تو بلغزد، همه مسلمانان که از پس تو در آیند، بلغزند و برخاستن همه دشوار بود. امامؒ را از حذاقت آن کودك عجب آمد، و در حال بگریست، و با اصحاب گفت: "زینهار! اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود، و دلیلی روشن تر نماید، در آن متابعت من مکنید"!

(فریدالدین عطارؒ)

فرہنگ

سہ تن : تین افراد

خراب : ویران، غیر آباد

خویشتن را : اپنے آپ کو

خرما : کھجور

چرا می گریی؟ : تو کیوں روتا ہے؟

خَرَم : میں خریدوں

جامہ درو پوشیدم : اُسے کپڑے پہنائے

ماندہ بود : وہ پھنسا کھڑا ہے

تا نیُفتی : تاکہ تو گر نہ پڑے

از پسِ تو : تیرے پیچھے

حذاقت : قابلیت، اہلیت، سمجھ بوجھ

در حال : اسی وقت، فوراً

زینہار : ہوشیار، خبردار، ہرگز

بگریست : وہ رو پڑے، اُن کے آنسو نکل آئے

این کودک را من کفایت کنم : یہ بچہ میرے ذمے

شدند : وہ سفر پر گئے، روانہ ہوئے

چون بخُفتند : جب وہ سو گئے

رنج : تکلیف، اذیت، پریشانی

برمی چید : وہ چن رہا تھا

جوز : اخروٹ

بُردم : میں لے گیا

گِل : مٹی، گارا، کیچڑ

گوش دار : خیال رکھ، خبردار

بلغزد : لڑکھڑائے، ڈگمگائے، پھسلے

درآیند : آئیں گے

عجب آمد : تعجب ہوا

اصحاب : جمع صاحب، احباب، ساتھی

مُتابَعَت : پیروی، تقلید، اتباع

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- ابراهیمؒ بن ادهمؒ همهٔ شب بر درِ مسجد ایستاد، چرا ؟

۲- چرا معروف کرخیؒ دانهٔ خرما می چید ؟

۳- کُودك چرا گریه می کرد ؟

٤- کودکی که در گِل مانده بود، به ابو حنیفهؒ چه گفت ؟

٥- ابو حنیفهؒ به اصحابش چه گفت ؟

٦- چند تن همراه ابراهیم بن ادهمؒ بودند ؟

۲- مندرجہ ذیل افعال کے نام اور صیغے لکھیے:

می کردند، ایستاد، می گریی، خریدم، مانده بود، مکنید، گوش دار

۳- خالی جگہ پُر کیجیے۔

۱- در مسجدی خراب، عبادت .... ۔

۲- معروف کرخیؒ را .... که دانهٔ خرما بر می چید۔

۳- ایشان جوز دارند و من .... ۔

٤- گوش دارتا ....

٥- امامؒ را از .... آن کودك عَجَب آمد۔

نیکی

بُزرگی داد یک درهم گدا را
کہ ہنگام دُعا یاد آر ما را

تو نیکی کُن بہ مسکین و تُہی دست
کہ نیکی خود سبب گردد دُعا را

از آن بازوت را دادند نیرو
کہ گیری دستِ ہر بی دست و پا را

زِ مُحتاجان خبر گیر! ای کہ داری
چراغ دولت و گنج غنا را

بہ وقتِ بخشش و انفاق ، پروین
نباید داشت در دل جُز خدا را

(پروین اعتصامی)

فرہنگ

بُزرگی : ایک بزرگ شخص
ہنگام : وقت
یادآر : یاد کر
تہی دست : خالی ہاتھ، مفلس محتاج
بازوت : تیرا بازو
نیرو : طاقت،قوت
گیری : تو پکڑے، تھامے
بی دست و پا : عاجز محتاج
گنج غنا : دولت کا خزانہ
انفاق : خرچ کرنا
نباید داشت : نہیں رکھنا چاہیے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بزرگی، گدا را چه داد و چه گفت ؟

۲- نیکی سبب چه می شود ؟

۳- خلاصه این منظومه چیست ؟

۲- "هنگام دُعا"، "چراغِ دولت" اور "گنجِ غنا" میں علامتِ اضافت کی نشاندہی کیجیے۔

۳- "آر"، "کُن" اور "گیر" کیسے افعال ہیں ؟ ان کے مصادر، بنانے کا قاعدہ اور گردان لکھیے۔

۴- "بازوت" میں "ت" کیسی ہے ؟ ایسی دوسری علامات کون کون سی ہیں ؟

علامه اقبالؒ

علامه محمد اقبالؒ مُتفکرِ معروفِ جهان و شاعرِ بزرگ اسلام است. در زمانِ او مسلمانانِ جهان دُچارِ وضعِ نامساعدی بودند. دلش برای همهٔ آنها می سُوخت. وی شعر را وسیله ابرازِ احساساتِ خودْ قرار داد و به مسلمانان درس تلاش و پیکار داد. وی به زبان فارسی و اُردو شعر می گفت. شعرِ اُو پیامِ خود شناسی و استقلال است. شعرِ اُو از دلش برخاست و در دل مردم نشست. همهٔ دانشمندانِ جهان فکرِ اقبال را دوست دارند، از شعرِ اُو ستایش می کنند و اُو را از فیلسوفانِ بزرگ دنیا می دانند.

وی برای مسلمانانِ شبه قاره، یک کشورِ مستقل می خواست و در این زمینه تلاش های بسیاری کرد. میهنِ عزیزِ ما "پاکستان" تعبیر همان رؤیای اقبالؒ است. او معمارِ واقعیِ پاکستان بود.

اقبالؒ در سالِ ۱۸۷۷ میلادی در سیالکوت متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در همین شهر به پایان رسانید و بعداً از دانشکده دولتی لاهور لیسانس و فوق لیسانس گرفت. در سال ۱۹۰۵ میلادی برای تحصیلات عالی به اروپا رفت و در انگلستان و آلمان درس خواند. پس از دریافت درجه دکتری از آلمان، در سال ۱۹۰۸ میلادی به میهن خود بازگشت و به شغل وکالت پرداخت. در سال ۱۹۳۰ میلادی در اله آباد نقشهٔ تقسیم شبه قاره را اعلام نمود و خواستارِ یک کشورِ مستقلِ اسلامی شد.

وی در روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی وفات یافت و زیر سایهٔ "مسجد پادشاهی" در لاهور مدفون شد.

امروز اقبالؒ درمیان ما نیست ولی یادِ گرامی او همیشه در قلب همهٔ پاکستانی ها پاینده است. همهٔ ما باید از شعرِ او استفاده کُنیم و افکار گرانمایهٔ او را پیشوای خود سازیم تا درمیانِ مللِ جهان سرافراز بمانیم.

(معین نظامی)

فرہنگ

مُتفکر : مُفکر

ابراز : اظہار، ابلاغ

تلاش : جدوجہد، سعی وعمل

فیلسوف : فلسفی

میہن : وطن

ملل : ملت کی جمع، اقوام

متولد شد : پیدا ہوئے

دانشکدہ دولتی : گورنمنٹ کالج

فوقِ لیسانس : ایم اے

آلمان : جرمنی

درجہ دکتری : ڈاکٹریٹ کی ڈگری

اعلام نمود : اُس نے اعلان کیا

وضعِ نامساعدی : ناخوشگوار حالت، ناموافق حالت

بہ پایان رسانید : مکمل کی، اختتام تک پہنچائی

دُچار بودن : دوچار ہونا، مبتلا ہونا

بعداً : اس کے بعد

استقلال : آزادی

شبہ قارہ : برصغیر

رویا : خواب

واقعی : حقیقی

تحصیلات مقدماتی : ابتدائی تعلیم

لیسانس : بی اے

اروپا : یورپ

دریافت : حصول

بازگشت : واپس آئے

خواستار : طالب، مطالبہ کرنے والا

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- در زمان اقبالؒ ، وضع مسلمانان چہ بود ؟

۲- آیا اقبالؒ فقط بہ زبان اردو شعر می گفت ؟

۳- اقبالؒ کجا و در چه سالی متولد شد ؟

٤- مزارِ اقبالؒ کجا است ؟

٥- چرا استفاده از شعرِ اقبالؒ مهم است ؟

۲- سادہ اور سلیس فارسی میں اقبالؒ پر ایک مختصر مضمون لکھیے۔

۳- مندرجہ ذیل جملے مکمل کیجیے۔

۱- شعرِ او .... است۔

۲- همهٔ دانشمندانِ جهان ، فکر اقبالؒ را ....

۳- اقبالؒ در سال .... در سیالکوت ....

٤- بعداً از دانشکده دولتی لاهور .... گرفت۔

٥- همهٔ ما .... از شعرِ او ....۔

٤- دوست داشتن ، متولد شدن ، درس خواندن ، اعلام نمودن اور استفاده کردن کو جملوں میں استعمال کریں۔

۵- مندرجہ ذیل الفاظ کے واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنایئے :

شاعر ، مسلمانان ، دانشمندان ، فیلسوفان ، دانشکده ، کشور ، ملل ، احساسات ، درس ، معمار

٦- مندرجہ ذیل مصادر کے مضارع اور معانی لکھیے :

سوختن ، گرفتن ، پرداختن ، ساختن ، برخاستن

قرآنِ مجید

تو همی دانی که آئینِ تو چیست؟
زیرِگردون سرِ تمکینِ تو چیست؟

آن کتابِ زنده قرآنِ حکیم
حکمتِ اُو لایزال است و قدیم

نوعِ انسان را پیامِ آخرین
حاملِ اُو رحمةٌ للعالمین

اَرج می گیرد ازو نا ارجمند
بنده را از سجده می سازد بلند

گر تو می خواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز بہ قرآن زیستن

(علامہ اقبالؒ)

فرہنگ

تو همی دانی؟ : کیا تو جانتا ہے؟
سرِ تمکین : عزت و عظمت کا راز
اَرج : عزت، مرتبہ، سربلندی
می خواهی : تو چاہتا ہے

گردون : آسمان
لایزال : لافانی
نا ارجمند : بے عزت، بے وقار

تمرین

۱-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- آئین ما چیست ؟

۲- حاملِ قرآن کیست ؟

۳-آیا قرآن برای همهٔ نوع انسان است ؟

٤- معنی آخرین بیت چیست ؟

٥- این شعر سروده کیست ؟

۲-مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کریں:

آئین ، پیام آخرین ، سجده ، مسلمان ، نوع انسان

۳- قرآن مجید کے بارے میں آسان فارسی میں پانچ جملے لکھیں۔

٤- مندرجہ ذیل افعال گرامر کے اعتبار سے کیا ہیں ؟

همی دانی ، می گیرد ، می سازد ، می خواهی

لباس شوئی

(خانم بشیر با طاهر و پروین وارد لباس شوئی می شوند)

صاحب لباس شوئی : بفرمائید خانم ، خوش آمدید ، چه امری دارید ؟

خانم بشیر : آقا چند روز پیش یک دست لباس شوهرم را برای خشک شوئی فرستاده بودم. امیدوارم که حاضر شده باشد.

صاحب لباسشوئی : حتماً ، قبض دارید ؟

خانم بشیر : بلی آقا (کیفش را باز می کند و چیزی از آن در می آورد) بفرمائید. این هم قبض.

صاحب لباسشوئی : (به قبض نگاه می کند و یک نفر را صدا می زند) آقای یوسف ! لطفاً این قبض را بگیرید و لباسِ مردانه قهوه ای رنگ را بیاورید. (رو به خانم بشیر) دیگر فرمایش نیست ؟

خانم بشیر : چرا ! ما لباسهای زیادی داریم که باید برای خشک شوئی و سفید شوئی بدهیم. بشرط اینکه هر چه زود تر پس بدهید.

صاحب لباسشوئی : خانم ! خاطر جمع باشد ، ما هم ماشین خشک شوئی داریم و هم ماشین سفید شوئی. ما سرویسِ عادی نداریم. سرویس ما فوری است. انشاء اللّٰه فردا همین ساعت همه لباسهایتان حاضر است.

خانم بشیر : اگر این طور است. بفرمائید چهار تا ملافه ، سه تا رُو بالش ، دو تا رُو میز ، دو تا پیراهنِ تابستانی ، سه تا پیراهنِ مردانه و دو تا پیراهن زنانه ، این ها را سفید شوئی کنید. این جلیقه ، جوراب ، دستکش و کلاه پشمی را خشک شوئی کنید. و این لباسِ خواب و پالتو را فقط اُطو کنید. (رُو به طاهر و پروین) بچه ها شما اگر کاری دارید بگوئید.

طاهر: چشم مادر جان! (رُو به صاحب لباسشوئی) آقا بفرمائید این دو تا پیراهن دو تا زیر پیراهن دو تا زیر شلواری برای سفید شوئی و این کُت و شلوار و کراوات برای خشک شوئی. لطفاً مواظب دُکمه ها باشید. نکند پاره شود.

صاحب لباسشوئی: خیالتان راحت باشد.

طاهر: لطفاً پاچهٔ شلوار را رفو کنید.

صاحب لباسشوئی: چشم! اطاعت می شود.

پروین: (رو به مادر) مادر جان! می خواهم، این بلوز سفید من رنگی بشود.

خانم بشیر: دخترم! چه رنگی می خواهید، مشکی، آبی، سبز، زرد، قرمز یا قهوه ای؟

پروین: رنگِ سبز

خانم بشیر: برای بچه ها سبزِ تیره خُوب است.

(رو به صاحب لباسشوئی)

آقا، لطفاً این بلوز سفید را به رنگ سبز در بیاورید. مواظب باشید که رنگش ثابت باشد.

صاحب لباسشوئی: مطمئن باشید. لطفاً نام و نشانی تان را روی این قبض بنویسید. (خانم بشیر نام و نشانی خود را روی قبض می نویسد و یک برگ آن را توی کیف می گذارد)

خانم بشیر: خوب آقا! با اجازه شما

صاحب لباسشوئی: خوش آمدید

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

لباسشوئی : لانڈری، ڈرائی کلینگ کی دکان
خشک شوئی : ڈرائی کلینگ
قبض : رسید
چرا : کیوں نہیں
هرچه زودتر : جتنی جلدی ہو سکے
عادی : عام
ملافه : (ملحفه) چادر
رومیز : میز پوش
جلیقه : واسکٹ
فقط اطو کنید : صرف استری کیجیے۔
زیر شلواری : انڈرویر
کراوات : نکٹائی
آبی : نیلا
ثابت : پکا، پختہ
یک برگ : ایک ورق
مواظب دکمه ها باشید : بٹنوں کا خیال رکھیے۔
نکند پاره شود : ایسا نہ ہو کہ ٹوٹ جائیں۔

یک دست لباس : ایک عدد سوٹ
حاضر : تیار
کیف : بیگ، بٹوہ
سفید شوئی : دُھلائی
ماشین : مشین
فوری : ارجنٹ
روبالش : تکیے کا غلاف
پیراهن تابستانی : بشرٹ
پالتو : اوورکوٹ
زیر پیراهن : بنیان
کت و شلوار : کوٹ پتلون
بلوز : جرسی
قرمز : سرخ
نشانی : پتا، ایڈریس

وظیفهِ شناسی

یکی از روزهای سردِ زمستان ، نزدیک غروب بود. خورشید پُشتِ کوههای بلند کم کم فرو می رفت و هوا داشت تاریک می شد.

عبدُل که وظیفه نگهبانی راه آهن را به عهده داشت ، در چند کیلو متری شهر مرزی، در حین معاینه ، ناگهان متوجه شد که راه آهن بر اثرِ بمباران بمب افگن های دشمن به کُلی منهدم شده است.

عبدُل با دیدن چنین منظره وحشت ناك ، برای چند لحظه دست و پایش را گم کرد ، زیرا می دانست که چند دقیقه دیگر یک قطار نظامی که حامل مهمات و پاسداران ناموسِ وطن اوست ، به آنجا خواهد رسید. عبدُل به خوبی می دانست که منظور دشمن از منهدم ساختن راه آهن جُز این نیست که از رسیدنِ کمک به سربازانِ شجاع و دلیر کشورش جلو گیری کند.

عبدُل از اندیشهٔ واژگون شدنِ آن قطار نظامی که عازم جبههٔ جنگ بود ، سخت بیم ناك و مضطرب شد ، و از تصور حادثه هولناك و نتایج وحشتناكِ آن قلبش به تپش افتاد زیرا نمی دانست چگونه راننده را از خطر مطلع سازد.

وی سخت بیقرار و در عین حال به فکر چاره ای بود که هر طور شده ، نقشهٔ ناجوانمردانه دشمن را باطل سازد. در همین حال ، صدایِ سوتِ قطار به گوشِ اُو خورد. حالا کوچکترین فرصت درنگ باقی نمانده هنگام عمل رسیده بود. عبدُل ناگهان تصمیم خطرناکی گرفت.

قطار داشت لحظه به لحظه نزدیکتر می شد. عبدُل بدون تلف وقت پیراهنش را در آورد ، آن را با یک چوب بست و آتش زد ، و به طرف قطار شروع به دویدن کرد. راننده قطار با دیدن آتشی که به سوی قطار در حال حرکت بود، حس کرد خطری در

پیش است ، فوری ترمز را کشید. پس از چند لحظه قطار متوقف گردید. ولی پیش از اینکه کاملاً از حرکت باز ایستد ، عبدُل را به زیر گرفت.

مسافران که همه آنها نظامی بودند ، از قطار بیرون ریختند و با دیدن جسد بیجان عبدُل فهمیدند که فداکاری و ازخود گذشتگی این مرد بزرگوار آنها را از چه خطر بزرگی نجات داده است. فرمانده نظامیان کلاه خود را از سرش برداشت و به این شهید راه وطن ، با سلام نظامی ادای احترام کرد.

این بود داستان یک مردِ گمنامی که در حالِ انجام وظیفه از خود گذشت ولی کشور و هم وطنان خویش را زندگی تازه ای بخشید.

(ڈاکٹر آفتاب اصغر)

فرهنگ

وظیفه شناسی : فرض شناسی	زمستان : موسمِ سرما
کم کم : آہستہ آہستہ	فُرو می رفت : ڈوب رہا تھا
نگهبانی : دیکھ بھال، حفاظت	به عهده داشت : اُس کے ذمے تھی
راه آهن : ریلوے لائن	در چند کیلومتری : چند کیلومیٹر دور
شهر مرزی : سرحدی شہر	در حین معاینه : معائنے کے دوران
بر اثر بمباران : بمباری کے نتیجے میں	بمب افگن : بمبار جہاز
به کلی : مکمل طور پر، پوری طرح	قطار نظامی : فوجی گاڑی
حامل مهمات : اسلحہ بردار	منهدم ساختن : تباہ کرنا

کمک : مدد

واژگون شدن : اُلٹ جانا

راننده : ڈرائیور

باطل سازد : ناکام بنا دے

هنگامِ عمل : کر گذرنے کا وقت

بدون تلف وقت : وقت ضائع کیے بغیر

حس کرد : اُس نے محسوس کیا، اُسے احساس ہوا

به زیر گرفت : نیچے لے لیا

سلامِ نظامی : فوجی سلام

پُشت کوهھای بلند : اونچے پہاڑوں کی اوٹ میں

هوا داشت تاریک می شد : فضا تاریک ہو رہی تھی

ناگهان متوجه شد : اچانک اُس نے دیکھا

منهدم شده است : ٹوٹ پھوٹ گئی ہے، تباہ ہو گئی ہے۔

دست و پایش را گم کرده : اُس کے ہاتھ پاؤں پھول گئے، وہ حواس باختہ ہو گیا۔

قلبش به تپش افتاد : اُس کا دل دھڑکنے لگا

در عینِ حال : اسی وقت، اس کے ساتھ ہی ساتھ

جلوگیری کند : روکے، نہ ہونے دے

جبهه : محاذ

نقشه ناجوانمردانه : بزدلانہ سکیم، سازش

سُوتِ قطار : گاڑی کی وِسل (سیٹی)

تصمیمِ خطرناکی : ایک خطرناک فیصلہ

شروع به دویدن کرد : دوڑنے لگا

تُرمز را کشید : اُس نے بریک لگایا

فرمانده : افسر

به هر طور شده : جیسے بھی ممکن ہو، ہر قیمت پر

به گوش او خورد : اُس کے کانوں میں پہنچی، اُسے سُنائی دی

فرصت درنگ : سوچنے سمجھنے کا وقت، توقف کی مہلت

پیراهنش را در آورد : اُس نے اپنی قمیض اتار دی

فدا کاری و از خود گذشتگی : ایثار و قربانی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- عبدُل چه وظیفه ای را به عهده داشت ؟

۲- راهِ آهن چطور منهدم شده بود ؟

۳- عبدُل چگونه دانست که قطار دارد نزدیك می شود ؟

٤- عبدُل برای رفع خطر چه تدبیری اندیشید ؟

٥- عبدُل چرا جانِ خود را فدا کرد ؟

۲- اس داستان کا آسان فارسی میں خلاصہ تحریر کیجیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد الفاظ لکھیے۔

روز ، زمستان ، غروب ، سرد ، نزدیك،تاریك ، کوچکترین ، ناجوانمردانه

۴- درج ذیل جملوں کو مکمل کیجیے :

۱- خورشید پشتِ کوههایِ بلند ....

۲- هوا داشت تاریک ....

۳- عبدل وظیفه نگهبانی راهِ آهن را ....

٤- صدایِ سُوتِ قطار به گوش اُو ....

٥- عبدُل ناگهان تصمیم خطرناکی ....

قائداعظم محمد علی جناحؒ

قائداعظم محمد علی جناحؒ در روز ۲۵ دسامبر ۱۸۷۶ میلادی در کراچی متولد شد. نیاکانِ او اهلِ گجرات (کاتیاوار) بودند. وی تحصیلاتِ مقدماتی خود را در کراچی و بمبئی به پایان رسانید. پدرش تاجری ممتاز بود. محمد علی جناحؒ در شانزده سالگی برای تحصیلاتِ عالی در رشتهٔ حقوق به لندن رفت و پس از چهار سال با موفقیت به وطن خود برگشت.

اوّل در کراچی و پس از آن در بمبئی وکالت دادگستری را اختیار نمود و در مدت مختصری به عنوان وکیلِ ممتاز و درجهٔ یک شناخته شد.

محمد علی جناحؒ وقتی که در انگلستان اقامت داشت به سیاست علاقه مند شده بود. چنانکه در اوایل در حزب کنگره ملی هند شرکت نمود ولی موقعیکه در سال ۱۹۰۶م حزب مسلم لیگ تشکیل یافت، محمد علی جناحؒ در ۱۹۱۳م عضوِ آن گردید. وی برای اتحادِ مسلمانان و هندوان بسیار کوشید و سعی نمود تا اختلافات میانِ این دو حزب بزرگ هند بر طرف سازد ولی موفق نشد.

بالآخره در سال ۱۹۱۸م محمد علی جناحؒ پی بُرد که حزب کنگره ملی هند فقط برای حفظ منافع هندوان کار می کُند و با سیاست های منفی خود مسلمانان را ضرر می رساند بنابرین از عضویت آن استعفاء کرد. پس ازین بیشتر کوششهای محمد علی جناحؒ براین اساس بود که تمام مسلمانانِ هند را تحت پرچم واحد حزب مسلم لیگ جمع کند.

دولت انگلستان در سال ۱۹۳۵م اعلام کرد که او اهلِ هند را آزادی خواهد داد. درین زمینه اوّلین بار در هندوستان انتخابات عمومی منعقد گردید. درین انتخابات حزب مسلم لیگ در نواحی پنجاب، سند و بنگال موفقیّت شایانی حاصل نمود عاقبت

انگلیسی ها و هندوها این حقیقت را قبول کردند که مسلمانان واقعاً یک ملت جداگانه ای هستند. بدین طریق "نظریهٔ دو ملت" در شبه قاره پاکستان و هند به اثبات رسید.

مسلمانان سراسر هند تحتِ رهبری قائداعظم محمد علی جناحؒ "اتحاد، تنظیم، یقین محکم" را شعارِ خود ساختند و از دولتِ انگلستان خواستند که آنها باید یک کشورِ جداگانه ای داشته باشند تا در آن طبقِ قوانینِ دین و تمدن اسلامی بتوانند زندگی کنند.

در نتیجه در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۴۰م در لاهور جلسه عظیم الشانی تشکیل یافت که در آن نمایندگانِ مسلمانان از تمامِ نقاط هندوستان گرد آمدند و بدین منظور قطعنامهٔ ای به تصویب رسانند که آن را قطعنامه لاهور یا قطعنامه پاکستان می گویند.

پس از هفت سال با کوشش های خستگی نا پذیر قائداعظم محمد علی جناحؒ و سایر مسلمین هندوستان در روز ۱۴ اوت ۱۹۴۷م پاکستان برنقشهٔ جهان ظهور کرد و قائداعظم اوّلین فرمان روایِ این کشور گردید.

محمد علی جناحؒ شخصی بود زحمتکش وجدّی و مردی بود با اصول و با اراده محکم، وظائف خود را با مسئولیتِ تمام انجام می داد و همیشه به مسلمانان می گفت: "متحد باشید و هیچوقت در صف های خود تفرقه نیندازید".

قائداعظم محمد علی جناحؒ در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸م رحلت فرمود.

(معین نظامی)

فرهنگ

تحصیلاتِ مقدماتی : ابتدائی تعلیم
به پایان رسانیدن : پایہ تکمیل کو پہنچانا
دادگستری : عدلیہ
وکیل درجۂ یک : صفِ اوّل کے وکیل
اقامت داشتن : قیام کرنا
حزب کنگره ملی هند : انڈین نیشنل کانگریس
عضو گردیدن : رکن بننا
برطرف ساختن : ہٹانا، ختم کرنا
بالآخره : آخرکار
حفظ منافع : مفادات کی حفاظت
عضویت : رکنیت
تلاش : کوشش
تحت پرچم واحد : ایک جھنڈے تلے
درین زمینه : اس سلسلہ میں
نواحی : علاقے
بدین طریق : اس طریقے سے
سراسر : تمام کے تمام
طبق : مطابق
گرد آمدند : اکٹھے ہونا

تاجری ممتاز : ایک ممتاز تاجر
تحصیلات عالی : اعلیٰ تعلیم
در مدت مختصری: تھوڑی سی مدت میں
شناخته شدن : تسلیم کیا جانا
علاقه مند شدن : دلچسپی لینا
تشکیل یافتن : تشکیل پانا
سعی نمودن : کوشش کرنا
موفق شدن : کامیاب ہونا
پی بُردن : سمجھ جانا
سیاست های منفی : منفی پالیسیوں
استعفاء کردن : مستعفی ہونا
اساس : بنیاد
اعلام کردن : اعلان کرنا
انتخابات عمومی : عام انتخابات
موفقیّت شایانی : شاندار کامیابی
به اثبات رسیدن : ثابت ہونا
شعار ساختن : شعار بنانا
نقاط : علاقے، مناطق
بدین منظور : اس مقصد کے لیے

قطعنامه : قرارداد	به تصویب رساندن : منظور کرانا
خستگی ناپذیر : انتھک	سایر : باقی تمام
ظهور کردن : ظاہر ہونا	زحمتکش : محنتی
جدّی : سنجیدہ، متین	وظایف : وظیفہ کی جمع، فرائض
با مسئولیت تمام : پوری ذمہ داری کے ساتھ	هیچوقت : کبھی
تفرقه انداختن : انتشار و تفرقہ پیدا کرنا	نیاکان : جمع نیاک یا نیا، بزرگان، آبا و اجداد

تمرین

۱-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- قائداعظم محمد علی جناحؒ کیَ متولد شد ؟

۲- او تحصیلات مقدماتی و عالی خود را کجا به پایان رسانید ؟

۳- محمد علی جناحؒ کیَ در حزب مسلم لیگ شرکت کرد ؟

٤- پس از تاسیس پاکستان چه کسی اوّلین فرمانروایِ پاکستان شد ؟

٥- محمد علی جناحؒ به مسلمانان چه شعار داد ؟

٦- نظریه دو ملت چه بود ؟

۷- قطعنامه لاهور یا قطعنامه پاکستان کیَ و کجا به تصویب رسید ؟

۲- مندرجہ ذیل محاورات کو یاد کیجیے۔

متولد شدن ، به پایان رسانیدن ، علاقه مند شدن ، شناخته شدن ، برطرف ساختن ، استعفاء کردن ، اعلام کردن ، اثبات رسیدن ، زندگی کردن ، گرد آمدن

حکایاتِ سعدیؒ

جوانمردی

حاتم طائی را گفتند: " از خود بزرگ همت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای؟ " گفت: بلی، روزی چهل شتر قربان کرده بودم اُمرای عرب را. پس به گوشهٔ صحرائی به حاجتی بُرُون رفتم، خارکنی را دیدم پشته ای فراهم آورده. گفتمش: " به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند" ؟ گفت:

هر که نان از عَمَلِ خویش خورد   مِنّتِ حاتم طائی نَبَرد

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

هُنر بیاموز

حکیمی پسران را پند همی داد که جانانِ پدر، هنر آموزید که ملک و دنیا، اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محل خطر است. یا دُزد به یکبار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد. اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. و اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنرِ در نفس خود، دولت است هر جا که رَوَد قدر بیند و بر صدر نشیند و بی هنر، لقمه چیند و سختی بیند:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز

علم میراث پیغمبران است

دو امیر زاده در مصر بودند. یکی علم آموخت و دیگر مال اندوخت. عاقبته الامر آن یکی علامهٔ مصر گشت و آن دیگر عزیز مصر شد. پس این توانگر

بچشم حقارت در فقیه نظر کرد و گفت : من به سلطنت رسیدم و تو همچنان در مسکنت بماندی گفت " ای برادر شکر نعمت باری عزاسمه همچنان افزون تر است برمن که میراث پیغمبران یافتم ، یعنی علم و ترا میراث فرعون و هامان ، یعنی ملک مصر ".

من آن مورم که در پایم بمالند
نه زنبورم که از دستم بنالند
کجا خود شکر این نعمت گذارم
که زور مردم آزاری ندارم

(سعدیؒ)

فرہنگ

بزرگ همت : جوانمرد، سخی، صاحب ارادہ

به حاجتی : کسی غرض سے، کسی کام سے

پُشته : گٹھا، پشت پر اُٹھانے کے لیے بوجھ

سماط : دسترخوان، خوانِ نعمت

مِنّت : احسان

حکیم : دانا، صاحب عقل و حکمت

جانانِ پدر : باپ کے لختِ جگر

سیم و زر : سونا، چاندی

دُزد : چور

اُمرای عرب را : عرب کے امراء کے لیے

خارکن : خشک جھاڑیاں توڑنیوالا

خلق : خلقت، لوگ

گرد آمدن : اکٹھے ہونا، جمع ہونا

مِنّت بُردن : احسان اُٹھانا

پند دادن : نصیحت کرنا

اعتماد را نشاید : قابل اعتماد نہیں ہے

برمحل خطر است : خطرے کی زد میں ہے

خواجه : مالک

دولت پاینده : ہمیشہ رہنے والی دولت

صدر نشیند : نمایاں اور اہم مقام پر بیٹھے

خرج کردن : خرچ کرنا

یافتن : پانا

مالیدن : مسل دینا

نالیدن : رنجیدہ ہونا

در نفس خود : بجائے خود، بذات خود

سختی دیدن : دکھ اٹھانا، سختی جھیلنا

اندوختن : جمع کرنا

آموختن : سیکھنا

توانگر : امیر، رئیس

میراث : جو کچھ ماں باپ سے ترکہ ملے، ورثہ

تفاریق : تفریق کی جمع، الگ الگ (مراد ہے تھوڑا تھوڑا کرکے)

چشمۂ زاینده : ایسا چشمہ جس میں سے پانی نکلتا رہتا ہے

از دولت افتادن : کسی منصب سے معزول ہو جانا، مال و دولت ہاتھ میں نہ رہنا

حاتم طائی : عرب کے بڑوں میں سے تھا اور سخاوت میں بہت مشہور تھا۔ عربی اور فارسی ادب میں اس کی سخاوت اور جوانمردی کی کہانیاں کثرت سے ملتی ہیں۔ حاتم طائی ظہور اسلام سے پہلے عرب میں زندگی بسر کرتا تھا۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱ - گلستان چه کتابی است ؟

۲- حاتم طائی که بود ؟

۳- از حاتم طائی چه پُرسیدند ؟

٤ - حاتم طائی چه جواب داد ؟

۵- حکیم به پسران خود چه پندی می داد ؟

٦- مراد از این جمله چیست ؟

"هُنر چشمه زاینده است و دولت پاینده "؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کریں :

همت ، اعتماد ، تفاریق ، صدر ، میراث

۳- ان حکایتوں کے آخر میں جو اشعار آئے ہیں اُنھیں زبانی یاد کریں اور ان کا مطلب اچھی طرح ذہن نشین کریں۔

۴- مندرجہ ذیل مضارعوں کے مصدر بتائیے :

رَوَد ، خورد ، بَرَد ، آموزد ، شاید ، اُفتد ، نشیند ، بیند

اَی مادرِ عزیز که جانَم فدایِ تو

اَی مادرِ عزیز که جانَم فدایِ تو
قربانِ مهربانی و لُطف و صفایِ تو

هرگز نشُد محبتِ یاران و دوستان
همپایۂ محبت و مهر و وفایِ تو

مِهرت برون نمی رَود از سینه ام که هست
این سینه خانۂ تو واین دل، سرایِ تو

اَی مادرِ عزیز که جان داده ای مَرا
سَهل است اگر که جان دهم اکنون برایِ تو

خشنودیِ تو مایۂ خشنودیِ من است
زیرا بُوَد رضایِ خدا در رضایِ تو

گر بُوَد اختیارِ جهانی به دستِ من
می ریختم تمامِ جهان را به پایِ تو

(ابوالقاسم حالت)

فرهنگ

مادرِ عزیز : پیاری ماں
جانَم : جانِ من، میری جان، میری روح
لُطف : مہربانی
صفا : خلوص ومحبت
فدایِ تو : تجھ پر قربان
همپایه : برابر، مساوی
مِهرت : تیری محبت
سرایِ تو : تیرا گھر

سہل : آسان	جان دهم : میں جان دے دوں
خشنودی : خوشی، رضا	مایه : سرمایہ، دولت
بُود : باشد، ہوتی ہے	جهانی : ایک دنیا
می ریختم : میں ڈال دیتا	به پای تو : تیرے قدموں پر
جان داده ای مرا : تو نے مجھے زندگی دی ہے	

تمرین

۱-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- " این دل ، سرای تو " یعنی چه ؟

۲- چرا شاعر عقیده دارد که محبت مادر هرگز از دلش بیرون نمی رود ؟

۳- چرا به عقیده شاعر ، جان دادن در راه مادر ، کارِ آسانی است ؟

۴- چرا شاعر می خواهد که مادر از او خشنود باشد ؟

۵- چه چیزی را شاعر حاضر است به پایِ مادر بریزد ؟

۲- یہ نظم زبانی یاد کیجیے۔

۳-مندرجہ ذیل الفاظ پر اعراب لگائیے :

لطف ، محبت ، مهر ، رضا ، خشنودی ، سهل

۴- مندرجہ ذیل الفاظ و مرکبات کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

۱- دوستان ۲- همپایه ۳- لُطف و صفا

۴- مادرِ عزیز ۵- رضایِ خُدا

پُستخانه

(خانم بشیر و بچه هایش از لباس شوئی خارج و پس از چند ثانیه سوار ماشین می شوند)

راننده : خانم بفرمائید کُجا می خواهید تشریف ببرید ؟

خانم بشیر : می خواستم مستقیماً به خانه بروم ولی یادم آمد که در پُستخانه هم کار دارم. فردا کارهای زیاد در پیش دارم و فرصت نمی کنم این طرف ها بیایم. بهتر است این کار را هم حالا انجام بدهم ، از اینجا دستِ راست بپیچید.

پروین : مادر جان ! فکر نمی کنم که این موقع شب پُستخانه باز باشد.

طاهر : پروین جان ! باید بدانید که پُستخانه مرکزی تا شب هم باز است.

ماشین وارد محوطه پُستخانه مرکزی می شود ، راننده ، موتور ماشین را خاموش می کُند و خانم بشیر پیاده می شود.

خانم بشیر : پروین جان ! شما همین جا باشید و طاهر جان ، شما همراه من بیائید.

طاهر : (در حال پیاده شدن) چشم ! مادر جان ، بفرمائید اوّل به اطلاعات مراجعه کنیم.

خانم بشیر : ببخشید آقا ! ممکن است راهنمائی بفرمائید که باجه فروش تمبر و باجه نامه ها و بسته های سفارشی کُجا است ؟ در ضمن اینهم بفرمائید ، اگر بخواهیم نامه به ایران بفرستیم چقدر تمبر لازم دارد ؟

کارمند اطلاعات : خانم تشریف ببرید دستِ راست. باجه تمبر در انتهای این راهرو قرار دارد و باجه نامه ها و بسته های سفارشی در داخلِ تالار است. بفرمائید به گیشهٔ شماره چهار. اگر بخواهید نامه با پُستِ زمینی یا با پُست هوائی به ایران بفرستید تمبر ۱۵ روپیه بزنید.

خانم بشیر : برای این راهنمائی خیلی متشکرم.

کارمند اطلاعات : این وظیفه من بود. احتیاج به تشکر نیست.

خانم بشیر: (به تمبر فروش) آقا شش تا کارتِ پُستال دوسره، شش پاکت برای پُستِ داخلی، ده تا تمبر یک روپیه ای، ده تا تمبر دو روپیه ای و ده تا تمبر سه روپیه ای لُطف بفرمائید.

طاهر : لطفاً یک نامه هوائی هم بدهید.

تمبر فروش : چشم (خانم بشیر آکنون روبروی گیشهٔ چهار می رسد)

کارمند پُستخانه : بفرمائید خانم، از من چه خدمتی بر می آید؟

خانم بشیر : آقا می خواهم این نامه را سفارشی بفرستم.

(کارمند پُستخانه نامه ار از دستِ خانم بشیر می گیرد)

کارمند پُستخانه : ببخشید خانم، شما نام و آدرس گیرنده را که نوشتید ولی فراموش کردید که نام و آدرس فرستنده را مرقوم بفرمائید. ما بدون نام و نشانی فرستنده نامه سفارشی را قبول نمی کُنیم.

خانم بشیر: اجازه بفرمائید نام و نشانی خودم را بنویسم.

(بعد از چند ثانیه)

کارمند پُستخانه : (روی قبض مُهر می زند و می گوید) بفرمائید این هم قبض.

خانم بشیر : آقا لطفاً این پاکت را بکشید. می خواهم ببینم که سنگین تر از نامه های معمولی که نیست.

کارمند پُستخانه : بله خانم. یک کمی سنگین تر است. لطفاً یک روپیه تمبر اضافه بزنید.

خانم بشیر: آقا خیلی متشکرم.

طاهر : مادر جان! من یک نامه شهری دارم. اجازه بفرمائید آن را پُست کنم.
پس از آنکه طاهر نامه را به صندوق پُست انداخت، مادر و پسر به طرف ماشین به راه افتادند.

(ڈاکٹر آفتاب اصغر)

فرهنگ

دقیقه : منٹ

پُستخانه : ڈاکخانہ

مخارج : اخراجات

محوطه : احاطہ

باجه : کھڑکی

راهرو : برآمدہ

به اندازه : کے مطابق

بزنید : لگائیں

دستِ راست بپیچید : دائیں طرف مڑیں

نامه شهری : مقامی خط

کارت پُستال دوسره : واپسی پوسٹ کارڈ

موتور ماشین را خاموش می کند : گاڑی کے انجن کو بند کرتا ہے

نامه ها و بسته های سفارشی : رجسٹری، خط و پارسل

پُستخانه مرکزی : بڑا ڈاکخانہ (جنرل پوسٹ آفس)

فرصت نمی کنم : مجھے موقع نہیں ملے گا

سنگین تر : زیادہ بھاری

پست کنم : پوسٹ کروں

سُخنانِ خواجه عبداللّٰه انصاریؒ

۱- بندهٔ آنی که در بندِ آنی۔

۲- چنان زی که به ثنا ارزی و چنان میر که به دُعا ارزی۔

۳- از و خواه که دارد و می خواهد که از و خواهی، از و مخواه که ندارد و می کاهد اگر بخواهی۔

٤- دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند۔

۵- اگر بر هوا پری، مگسی باشی۔ اگر بر رُویِ آب روی، خسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی۔

٦- در کودکی، بازی و در جوانی، مستی و در پیری، سستی، پس خدا را کی پرستی؟

۷- چون پیش بُزرگی در آئی، همه گوش باش۔ چون او سخن گوید، تو خاموش باش!

۸- الٰهی اگر مرا در دوزخ کنی، دعویٰ دار نیستم، و اگر در بهشت کُنی، بی جمالِ تو خریدار نیستم۔

۹- الٰهی می دانی که نا توانم، پس از بلا برهانم۔

فرهنگ

پری : تو اُڑے (پریدن مصدر سے: پرَد مضارع)

مگسی : ایک مکھی

خسی : کوئی تنکا

پرستی : تو عبادت کرے گا

برهانم : مجھے نجات دے

تمرین

۱-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- چرا دوست را از دل بیرون نمی کنند ؟

۲- " دل به دست آوردن " یعنی چه ؟

۳- چرا باید پیشِ بُزرگان همه گوش باشیم ؟

۲- اس سبق میں سے پانچ جُملے زبانی یاد کیجیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

اطاعت ، معصیت ، بیرون ، گوش ، کردار

۴- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد لکھیے :

بیرون ، دوست ، دوزخ ، جوانی ، ناتوان

۵- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- اللہ تعالیٰ سب کچھ دیکھتا ہے۔

۲- خدا چاہتا ہے کہ لوگ اسی سے مانگیں۔

۳- بزرگوں کے سامنے ہمہ تن گوش رہو۔

۴- یا اللہ مجھ پر رحم فرما، میرے اعمال کو نہ دیکھ۔

باز شُد دیدگانِ مَن از خواب

شب تاریک رفت و آمد رُوز / وَه، چه رُوزی چو بخت من پیروز
پادشاه ستارگان امروز / از اُفق سر برون نکرده هنوز

باز شُد دیدگانِ من از خواب
بَه بَه از آفتاب عالَم تاب

یک طرف نالهٔ خرُوسِ سَحَر! / بانگ "اللّٰه اکبر" از یک سَر
از صدای نوازش مادر / وز سخن های دلپذیرِ پدر

باز شُد دیدگانِ من از خواب
بَه بَه از آفتاب عالَم تاب

از اُفق صُبحدم سپیده دمید / آسمان همچو نقره گشت سپید
با شکوه و جلال و جاه رسید / پادشاه ستارگان، خورشید

باز شُد دیدگانِ من از خواب
بَه بَه از آفتاب عالَم تاب

(یحییٰ دولت آبادی)

فرهنگ

وَہ : واہ، کلمۂ تحسین — پیروز : کامیاب، مبارک
هنوز : ابھی، ابھی تک — دیدگان : آنکھیں
بَہ بَہ : واہ واہ، کلمۂ تحسین — خروس : مرغا
بانگ : آواز — از یک سَر : ایک طرف سے

نوازش : سہلانا، پیار کرنا — دلپذیر : دلکش، پیارا، پیاری

صُبحدم : صُبح کے وقت، علی الصبح — سپیدہ : دن کا اُجالا

دمید : نکلا، پھُوٹا — همچو : کی طرح، کلمہ تشبیہ

نُقرہ : چاندی — شُکوہ : شان وشوکت

اُفق : آسمان کا کنارہ، جہاں زمین وآسمان ملتے دکھائی دیتے ہیں

پادشاه ستارگان : ستاروں کا بادشاہ، سورج

تمرین

۱-فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- مقصود از "پادشاهِ ستارگان" چیست ؟

۲- شاعر، کِی از خواب بیدار می شود ؟

۳- چرا هنگامِ صبح، آسمان مثلِ نقره سپید می شود ؟

٤- خورشید چرا شکوه و جلال دارد ؟

٥- "عروسِ سحر" چه معنی دارد ؟

۲-اس نظم کا دوسرا بند فارسی نثر میں لکھیے۔

۳- ان شعروں میں استعمال ہونے والے استعارات اور تشبیہات کی نشاندھی کیجیے۔

۴- مندرجہ ذیل الفاظ ایک دوسرے کے ہم معنی ہیں۔ ایسے الفاظ کو کیا کہتے ہیں ؟

۱- شکوه ، جلال ، جاه۔

۲- آفتاب ، خورشید۔

۳- صدا ، بانگ ۔

٤- صبح ، صُبحدم ، سحر

۵- ذیل کے الفاظ آپس میں کیا ہیں اور کیوں ؟

۱- روز .... شب۔

۲- آمد .... رفت۔

٦- مندرجہ ذیل الفاظ کے واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنایئے :

شب ، ستارگان ، اُفق ، دیدگان ، مادر ، پدر ، نالہ ، خروش ، سخن ھا ، صدا

مُقَرراتِ عُبُور و مُرُور

(روز شنبه ساعت هشت صبح همه مشغول صرف صبحانه هستند)

آقای بشیر : طاهر جان! یک کمی عجله کنید ، می خواهم شما را به بانک بفرستم. ماشین هم از کار افتاده برای تعمیر به تعمیرگاه رفته است.

طاهر: پدر جان! نگران نباشید. من می توانم با اتوبوس بروم. فقط نیم ساعت راه است.

سعید: برادر جان من هم همراه شما می روم. به این بهانه گردشی در بعضی از خیابانهای لاهور می کنم.

(طاهر و سعید در ایستگاه اتوبوس پیاده می شوند و در پیاده رو خیابان به راه می اُفتند)

سعید : برادر جان! بانک ملی کجاست ؟

طاهر: به آن طرف خیابان.

سعید: پس بیائید برویم به آن طرف خیابان.

طاهر : صبر کُن. ازین قسمتِ خیابان نمی توانیم رد بشویم.

سعید : چرا ؟

طاهر: برای اینکه در خیابان رفت و آمد اُتومبیل زیاد است و برای رفتن از یک طرف خیابان به طرف دیگر ، فقط می شود از جاهای مُعَیّن و خط کِشی شده عبور کرد.

سعید : سرِ چهار راه هم می شود از خیابان گذشت ؟

طاهر: بلی ، از سرِ چهار راه هم می شود از خیابان گذشت بشرط اینکه چراغ راهنمائی قرمز نباشد.

سعید: برادر جان! این ها فقط حرف است. وقتی که ما می توانیم از راه میان بُر زود تر به مقصد برسیم چرا بیخود راه مان را دُور کنیم.

طاهر: مگر نشنیدید؟ "راه راست برو اگرچه دور است."

سعید: فکر می کنم راه راست همان است که من می گویم.

طاهر: نه جانم! راه راست آن نیست که تو می گویی بلکه راه راست آن است که خلاف مقررات عُبُور و مُرُور نباشد. فرقِ اساسی میان انسان و حیوان همین است که انسان از مقررات عبور و مرور پیروی می کند. در صورتیکه حیوان پای بندِ هیچ گونه مقررات عُبُور و مُرُور نیست.

سعید: آخر این مقررات چه فایده دارد؟

طاهر: با پیروی از مقررات عبور و مرور اگرچه ممکن است راه طولانی تر شود و بیشتر وقت بگیرد، در عوض انسان سالم و با خیال راحت به مقصد می رسد.

سعید: اگر خلاف این مقررات رفتار شود آن وقت چه می شود؟

طاهر: معلوم است که صدها تصادُف روی خواهد داد و هزاران نفر کشته خواهند شد.

سعید: حالا فهمیدم که رعایت مقررات عبور و مرور خیلی لازم است. خیلی متشکرم که مرا از اهمیّت این مقررات مطلع فرمودید. برادر جان! اگر کسی ازین مقرّرات سرپیچی کند چه می شود؟

طاهر: اگر کسی ازین مقرّرات سرپیچی کند، مجازات می شود.

سعید: برادر جان! شما رانندگی بلد هستید؟ می توانید درین خیابان ماشین برانید؟

طاهر: بلی، من رانندگی بلد هستم ولی نمی توانم درین خیابان ماشین برانم.

سعید: اگر رانندگی بلد هستید چطور نمی توانید ماشین برانید؟

طاهر: برای این که من گواهی نامه رانندگی ندارم و رانندگی بدون داشتنِ گواهی نامه تخلف است و جریمه دارد.

سعید: چرا گواهی نامه نمی گیرید ؟

طاهر: طبقِ مقررات کسی می تواند گواهی نامه رانندگی داشته باشد که هیجده سال تمام داشته و در امتحانِ رانندگی نیز قبول شده باشد. چون من هنوز هیجده سال بیشتر ندارم و امتحان رانندگی را هم نگذرانده ام نمی توانم گواهی نامه بگیرم.

(طاهر و سعید در حالِ حرف زدن نزدیک چهار راه به محلِ خط کشی شده می رسد)

سعید: برادر جان! محفوظ ترین راه برای عبور از یک خیابان پُر شلوغ چیست ؟

طاهر: محفوظ ترین راه برای عُبُور از یک خیابان پُر شُلوغ این است که اوّل به سمت راست نگاه کنیم، وقتی که مطمئن شویم اتومبیل نمی آید تا وسط خیابان پیش برویم، بعد به سمت چپ نگاه کنیم و نصف دوم خیابان را طی کنم.

(طاهر و سعید از محلِ خط کشی شده از خیابان عبور می کنند و آن طرف خیابان واردِ ساختمان بانک ملی می شوند.)

(ڈاکٹر آفتاب اصغر)

فرهنگ

مقرّرات : قواعد وضوابط	عُبُور و مَرُور : ٹریفک، آمدورفت
صبحانه : ناشتا	بانک : بینک
یک کمی عجله کنید : ذراجلدی کریں	ماشین : موٹرکار
تعمیر : مرمت	تعمیرگاه : ورکشاپ

ایستگاه اتوبوس : بس سٹاپ، بس سٹینڈ

پیاده رو : فٹ پاتھ

بانک ملی : نیشنل بنک

اتومبیل : موٹر گاڑی

چراغ راهنمائی : ٹریفک سگنل، ٹریفک لائٹ

با خیال راحت : اطمینان کے ساتھ

رفتار شود : چلا جائے، راستہ اپنایا جائے

سرپیچی کند : سرتابی کرے، منہ موڑے

رانندگی : ڈرائیونگ، گاڑی چلانا

تخلف : خلاف ورزی

نگران : پریشان

خیابان : سڑک

قسمت : حصہ

جای خط کشی شده : زیبرا کراسنگ

چهار راه : چوک، چوراھا

میان بُر : مختصر راستہ، شارٹ کٹ

تصادف : حادثہ

مُجازات : سزا

گواهی نامه : لائسنس

جریمه : جرمانہ

می توانید ماشین برانید : آپ گاڑی چلا سکتے ہیں

بانوانِ معروف در تاریخِ مسلمانان شبه قاره

در دوره طولانی سلطنت شبه قاره پاکستان و هند (۶۰۲-۱۲۷۴ھ) بانوانِ نامدارِ بسیاری مانندِ رضیه سلطانه،گلبدن بیگم، چاند بی بی، مهرالنساء معروف به نور جهان، جهان آرا و زیب النساء بر آسمانِ سیاست و ادب مانندِ مهر و ماه می درخشیده اند ولی گلبدن بیگم و نور جهان بیگم به واسطه بعضی از خصوصیّات مخصوص خود تمام بانوان مذکور در فوق را تحت الشعاع قرار دارند. در زیر دو نفر از آنها یعنی گلبدن بیگم دختر بابر شاه و ملکه نور جهان همسر نورالدین جهانگیر را معرفی می نمائیم.

شاهدخت گلبدن بیگم

درمیان بانوان ممتازِ خانواده مغول (۹۳۲-۱۲۷۴ھ) نخستین بانویِ معروف شاهزاده گلبدن بیگم دختر بنیان گزارِ این خانواده ظهیر الدین محمد بابر (۹۳۲-۹۳۴ھ) بود.

گلبدن بیگم که مانندِ اغلب شاهزاده خانم هایِ این خانواده ادب دوست با ذوق شعر و ادب بهره مند بود، به زبان فارسی و ترکی شعر می گفت، چیزی که بیش از همه باعث شهرتِ جاودانِ او در جهان بانوان شده است کتابی است تاریخی که "همایون نامه" نام دارد. این شاهکارِ تاریخی که توسط یک زنِ مؤرخ به وجود آمده است، در ادبیات جهان نظیری ندارد. این کتاب تاریخی برای به دست آوردن اطلاعات بسیار سودمند درباره پدرش، بابر، برادرش، همایون و برادر زاده اش، اکبر، بسیار مهم است.

گلبدن بیگم در سال ۹۲۹ھ در کابل به دنیا آمد و در سنِ هیجده سالگی به عقدِ ازدواج خضر خواجه درآمد که یکی از اُمرای ممتاز دورهٔ همایون بود.
او بنا به خواهش برادر زاده اش ، جلال الدین محمد اکبر ، کتاب فوق الذکر را در شصت و شش سالگی نوشت. گلبدن بیگم در سال ۱۰۱۱ھ در هشتاد و دو سالگی فوت کرد.

ملکه نور جهان

در زمانِ جلال الدین محمد اکبر ، نوهٔ ظهیرالدین محمد بابر مردی مُفلس ولی نجیب از ایران به شبه قاره پاکستان و هند به خاطر بخت آزمائی مهاجرت کرد. در راه ، خدا او را دختری ارزانی داشت. که او را مهرالنساء اسم گذاشت. همین مهرالنساء که در دوران تنگدستی و ناداری پدرش به دنیا آمده بود بعد ها در تاریخ شبه قاره به منتهای شهرت رسیده و به لقب ملکه نُور جهان معروف گردید.
پدر مهرالنساء به سلک اکبر شاه منسلک گردید و مادرش در حرم سرای او به مقام بلندی رسید. مهرالنساء در حرم سرایِ اکبر با شاهزاده خانمهایِ خانواده سلطنتی بُزُرگ شد و تمام علوم و فنون آن زمان را که برای شاهزاده خانم های مغولی لازم بود ، یاد گرفت. وقتی فارغ التحصیل گردید، پدرش او را با سرداری شجاع و دلیر به نام علی قلی خان مُلَقّب به شیرافگن عقد بست ولی چند سال بعد از ازدواج بیوه گردید. چندین سال به طور یک زن بیوه بسر بُرد و بالاخره چهارده سال بعد از رحلت شوهرش به عقدِ امپراطورجهانگیر درآمد که او را به لقب " نور جهان " ملقب گردانید.
ملکه نور جهان بانوی بسیار هوشمند و اهلِ علم و ادب بود و ارتجالاً شعر می گفت.

وی بـه واسطـه لیاقت و ذکاوت خود به زودی به مقام مشاور شوهرِ تاجدارش رسید و مخصوصاً در آخرین سالهای او به طورِ مستقل امورِ سلطنت را انجام می داد. اثر و نفوذ او در مزاج جهانگیر شاه به قدری بود که او دستور داده بود اسم نور جهان را نیز بر سکه های آن دوره کنده کاری کنند.

بـا فـوت کـردن شـوهـرش، جهـانگیـر، در سـال ۱۰۳۷ه ستـاره اقبـالِ نور جهان غـروب شد. در نتیجـه او گـوشـه گیـر گـردیـد. بـالاخره هفده سال بعد از جهـانگیر در ۶۵ سالگی در لاهور فوت و در همانجا نزدیک مقبره جهانگیر مدفون شد.

(دکتر خالده آفتاب)

فرهنگ

بانوان معروف : مشہور خواتین

به عقد در آمد : نکاح میں آئی

برای بدست آوردن : حاصل کرنے کے لیے

مهاجرت کرد: اس نے ہجرت کی

تحت الشعاع قرار دادند : انہوں نے ماند کر دیا

معروف گردید : مشہور ہوئی

شهرتِ جاودان : ہمیشہ باقی رہنے والی شہرت

ارتجالاً : فی البدیہہ

اطلاعاتِ بسیار سود مند : بہت مفید معلومات

مشاور : مشیر

بسیار مهم : بہت اہم

به دنیا آمد : (وہ) پیدا ہوئی

در سنِ هیجده سالگی : اٹھارہ سال کی عمر میں

در شصت و شش سالگی : چھیاسٹھ سال کی عمر میں

به خاطر بخت آزمائی : قسمت آزمائی کے لیے

خدا دختری ارزانی داشت : خدا نے ایک بیٹی عطا کی

به سلک منسلک گردید : لڑی میں پرویا گیا

شاهزاده خانمهای مغولی : مغل شہزادیاں

به عقد درآمد : نکاح میں آ گئی

گوشه گیر شد : (وہ) گوشہ نشین ہو گئی

تمرین

۱۔فارسی میں جواب دیجیے۔

۱ – بانوانِ معروف تاریخ مسلمانانِ شبه قاره کیستند ؟

۲ – گلبدن بیگم دخترِ کدام پادشاهِ مغول بود ؟

۳ – نویسنده همایون نامه کیست ؟

٤ – اسم حقیقی ملکه نور جهان چه بود ؟

٥ – مقبرهٔ نور جهان کُجاست ؟

۲۔مندرجہ ذیل جملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱۔ گلبدن بیگم بابر کی بیٹی اور ہمایوں کی بہن تھی۔

۲۔ گلبدن بیگم کا ہمایوں نامہ ایک اہم تاریخ ہے۔

۳۔ نور جہاں کا اصلی نام مہر النساء تھا۔

۴۔ جہانگیر کی ملکہ کا نام نور جہاں تھا۔

۵۔ نور جہان کا مزار جہانگیر کے مقبرے کے نزدیک واقع ہے۔

آدابِ طعام خُوردن

آداب طعام خوردن آن است که اوّل "بسم اللّٰه" بگوید و به آخر "الحمد اللّٰه" و به آواز بگوید تا دیگران را یاد دهد. و به دست راست خورد، و ابتدا به نمک کُند، و ختم نمک کُنند. یک لقمه برگیرد، آن را خُرد کُند و نیک بخاید، و تا فُرو نبَرد دست به دیگر لقمه دراز نکند.

و هیچ طعام را عیب نکند که رسول(ص) هرگز طعام را عیب نکردی، اگر خوش بودی، بخوردی، و اگر نه، دست بداشتی. و از پیش خود خورد و مگر میوه که از جوانب طبق روا باشد، که آن مختلف بود، و از میان نان نخورد، و نان به کارد پاره نکنند و گوشت همچنین، و کاسه و چیزی که خوردنی نباشد برنان ننهد، و دست به نان پاک نکنند، و چون لقمه ای یا طعامی دیگر از دست بیُفتد، برگیرد و پاک کُند و بخورد، که در خبراست که اگر بگذارد، شیطان را گذاشته باشد.

و نخست انگشت بلیسد به دهان، آنگاه در ازاری مالد، تا آن اثر طعام که خورده باشد، بشود، و در طعام گرم نفخ نکنند، بلکه صبر کُند تا سرد شود. و چون خرما خورد یا زردالو یا چیزی که شمردنی باشد، طاق خورد، هفت یا یازده یا بیست و یک، تا همه کارهای وی با حق تعالیٰ مناسبت گیرد، که وی طاق است و او را جُفت نیست! و دانه خرما با خرما بر یک طبق جمع نکند و در دست نگیرد.

(مقتبس از کیمیای سعادتِ امام غزالیؒ)

فرہنگ

به آواز بگوید : (بلند) آواز سے کہے

یاددهد : سکھائے

خُرد کردن : چھوٹا کرنا، باریک کرنا، پیسنا

نیک بخاید : خوب چبائے

خائیدن : چبانا

تا فرو نبَرد : اور جب تک نگل نہ لے

فرو بُردن : نگلنا

خوردنی : قابل خوردن، کھانے کے لائق

نہادن : رکھنا

پاك کردن : صاف کرنا

برگرفتن : پکڑلینا، اُٹھالینا

گذاشتن : چھوڑ دینا

لیسیدن : چاٹنا

مالیدن : ملنا، صاف کرنا

شمردنی : گننے کے لائق

جُفت : جوڑا

زردآلو : خوبانی

دراز کردن : بڑھانا

دست بداشتی : ہاتھ اُٹھالیتے

جوانب : جمع جانب، اطراف

طبق : تھالی، بڑے

کارد : چھری ، چاقو

پاره کردن : کاٹنا، توڑنا، پھاڑنا

کاسه : پیالہ

بشود : ختم ہوجائے

شدن : ہونا، ختم ہوجانا

از دست افتادن : ہاتھ سے گر پڑنا

خَبَر : حدیث

نُخُست : سب سے پہلے

ازار : کپڑا، رومال کی طرح کا کپڑا

نفخ کردن : پھونکنا، پھونک مارنا

طاق : واحد، اکیلا

مناسبت گرفتن : نسبت پیدا ہوجانا

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- در اوّل و آخرِ طعام خوردن چه گفتن لازم است ؟

۲- آیا با دستِ چپ خوردن خوب است ؟

۳- رسول اکرم(ص) هیچ طعام را عیب نمی کرد ، چرا ؟

٤- امام غزالیؒ درباره طعام گرم چه گفته است ؟

٥- چرا باید چیزهای شمردنی را طاق بخوریم ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد لکھیے۔

اوّل ، راست ، پاك ، گرم ، طاق

۳- ذیل کے مضارعوں کے مصادر بتائیے۔

گوید ، دهد ، خاید ، باشد ، نهد ، خورد ، گذارد ، لیسد ، مالد ، شود

حُقوقِ پدر و مادر

بدان که حق ایشان عظیم تر است، که نزدیکی ایشان بیشتر است. حضرت پیغمبر اکرمؐ فرمود: "هیچ کس حق پدر نگذارد تا آنگاه که وی را بنده یابد، بخرد و آزاد کُند" و فرمود: "نیکوئی کردن بر مادر و پدر افضل تر از نماز و روزه و حج و عمره و غزا". و باز فرمود: "بُوی بهشت از پانصد ساله راه بشنود آنکه عاق و قاطع رحم نشود".

و حق تعالٰی وحی فرستاد بر حضرت موسیٰؑ: "هر که فرمانِ مادر و پدر بَرد، وی را فرمان بردار نویسم، و هر که فرمانِ من بَرد و فرمانِ ایشان نَبرد وی را نافرمان نویسم".

حضرت پیغمبر اکرمؐ فرمود: "چه زیان اگر کسی صدقه ای بدهد، به مُزد مادر و پدر مُرده، تا ایشان را مُزد بُود از مُزدِ وی هیچ کم نشود؟"

یکی به نزدیک رسولؐ آمد و گفت: "مرا مادر و پدر مرده است، چه حق مانده است ایشان را برمن، تا بگزارم؟" فرمود: "از بهرِ ایشان نماز کن و آمُرزش خواه و وصیّت ایشان به جای آور و دوستانِ ایشان گرامی دار و خویشاوندانِ ایشان نیکودار".

حضرت پیغمبرؐ فرمود: "حق مادر دو چند حق پدر است".

(مقتبس از کیمیای سعادت امام غزالیؒ)

فرہنگ

بدان : جان لو	عظیم تر : بہت زیادہ
نزدیکی : قربت (رشتے کی قربت)	حق گذاردن : حق ادا کرنا
وی را بنده یابد : اُسے (باپ کو) غلام پائے	افضل تر : زیادہ فضیلت والا
غزا : جہاد، خدا کی راہ میں جنگ کرنا	بوی بہشت : بہشت کی خوشبو
عاق : نافرمان، جو فرماں بردار نہ ہو	دوچند : دُگنا
مُزد : صلہ، بدلہ، اُجرت	تا بگذارم : تا کہ میں ادا کروں
آمُرزش : مغفرت	از بہرِ ایشان : اُن کی خاطر سے
گرامی داشتن : احترام کرنا	نیکوداشتن : اچھا سلوک کرنا
قاطع رحم : قطع رحمی کرنے والا، جو صلہ رحمی نہ کرتا ہو	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- پیغمبر اکرمؐ دربارهٔ حق پدر چه فرمود ؟

۲- نیکوئی با پدر و مادر چطور است ؟

۳- حق تعالیٰ به حضرت موسیٰؑ چه وحی فرستاد ؟

٤- حق پدر و مادرِ مُرده چیست ؟

۵- حضرت پیغمبرؐ دربارهٔ حق مادر چه فرموده است ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

پدر ومادر ، مُزد ، فرمان بردار ، آمرزش ، خویشاوندان

۳- ذیل کے افعال کی نشاندہی کیجیے اور ان کے مصادر بتائیے :

بدان ، یابد ، بَرَد ، آمد ، خواہ ، آور ، فرمود

٤- ماں باپ کے حقوق کے بارے میں، آسان فارسی میں دس جملے لکھیے۔

۵- عظیم تر ، بیشتر ، فاضل تر کیسے الفاظ ہیں ؟ چند ایسے ہی الفاظ بنائیے۔

٦- ذیل کے حروف کا استعمال بتائیے :

تا ، را ، بہ ، از ، بر

مَطَبِ پزشک

(صبح زود روز یکشنبه اتاقِ خواب آقا و خانم بشیر)

خانم بشیر : آقا ! سلام عرض می کنم صبح بخیر.

آقای بشیر : سلام خانم ! صبح شما خوش .

خانم بشیر : دیشب چون خیلی خسته بودم زود خوابم بُرد. امیدوارم که شما هم خوابِ خوشی داشتید ؟

آقای بشیر : دیشب خوابم نبُرد. تقریباً تمام شب بیدار بودم. تب شدیدی داشتم ، سُرفه نگذاشت بخوابم.

خانم بشیر : چرا بیدار نکردید.

آقای بشیر : نمی خواستم شما را ناراحت کنم ، چون می دانستم که شما خیلی خسته اید.

خانم بشیر : (دستش را در دست می گیرد) شما الآن هم تب دارید. بهتر است بزویم پیش دکتر. (آقا و خانم بشیر وارد مطب می شوند. مریضان یکی پس از دیگری پیش دکتر می روند)

مریض اوّل : سلام آقای دکتر

دُکتر : سلام آقا ! بفرمائید ، بنشینید ، حال شما چطور است ؟

مریض اوّل : یک کمی بهتر است. فقط احساس ضعف می کنم.

دُکتر : شما حالا احتیاج به دوا ندارید. چند روز کاملاً استراحت کنید. ان شاء اللّٰه ضعفِ شما بزودی برطرف خواهد شد.

مریض دوّم : آقای دُکتر خیلی ناراحت هستم.

دُکتر : چه ناراحتی دارید؟

مریض دوّم : چند روز است که یک روز درمیان تب دارم.

دکتر : بلی ، شما تب نوبه دارید (در حالی که نسخه می نویسد) هیچ نگران نباشید هر سه ساعت یک بار قاشق ناهار خوری از این شربت بخورید انشاء اللّٰه تب شما قطع می شود.

مریض دوّم : این شربت از کجا گیر می آید.

دکتر : از هر دارو خانه ای که بخواهید می توانید بخرید.

مریض سوم : آقای دکتر شکمم درد می کند.

دکتر : شکمتان کار می کند ؟

مریض سوم : خیر ، آقای دکتر ، چند روز است که یبُوست دارم.

دکتر : علتِ شکم درد شما همین است. من قرص های ضدِ شکم درد و یبُوست برای شما می نویسم. از خوردنِ غذایِ سنگین خودداری بفرمائید.

مریض چهارم : آقای دکتر ، چند روز است که من اسهال خُونی دارم.

دکتر : برای شما قرص هائی می نویسم که هم برایِ اسهال بادی و هم برای اسهال خونی مفید است. غذاهای رقیق صرف کنید و بعد از صبحانه ، ناهار و شام دو دانه از این قرصها میل بفرمائید. این قرصها برای امراض کبُدی هم مفید است.

مریض پنجم : آقای دکتر ، من مثلِ اینکه دردِ قلوه دارم ، دیشب از شدت درد تا صبح نخوابیدم.

دکتر : شما به یکی از بیمارستان هایِ دولتی تشریف ببرید و از قلوه های تان عکس برداری کُنید تا وقتی که عکس قلوه شما نبینم ، نمی توانم نوعِ مرض شما را دقیقاً تشخیص بدهم. فعلاً به شما یک آمپول می زنم که بر اثرِ آن موقتاً از درد نجات یابید.

مریض پنجم : احتیاج به عمل جراحی که نیست ؟

دکتر : نخیر ، احتیاج به عمل جراحی ندارد ، مطمئن باشید.

(نوبت به آقای بشیر می رسد)

دکتر: بفرمائید آقای بشیر، خدا بد ندهد، چه ناراحتی دارید؟
آقای بشیر: (در حالی که سُرفه می کند و عطسه می زند) سرم گیج می رَوَد. خیلی درد می کند.
دکتر: لطفاً کُتِ تان را در بیاورید. اجازه بفرمائید فشار خون شما را امتحان کنم. (امتحان می کند) فشارِ خون که درست است. حالا دهانتان را باز کنید و درجه را زیرِ زبانتان بگذارید.
متشکرم. (پس از چند دقیقه درجه را می گیرد و از روی آن می خواند) یک کمی تب دارید.
آقای بشیر: گُلـو درد شدید دارم. بدنم هم درد می کُند. آقای دکتر من چه مرضی دارم؟
دکتر: شما سرما خوردگی دارید. هیچ جای نگرانی نیست. بفرمائید نسخه شماره یک قرص مکیدنی است و برای رفع گلُو درد بسیار مفید است و شماره دو شربت سُرفه است. هر بار بعد از صرفِ غذا ازین شربت دو قاشق چای خوری میل بفرمائید. شمارهٔ سه کپسول است که یک دانه از این ها را سه ساعت درمیان بخورید.
خانم بشیر: آقای دکتر! ایشان چه غذایی باید بخورند.
دکتر: هرگونه غذا بجز غذای تُرش و چرب می توانند بخورند.
آقای بشیر: آقای دکتر خیلی متشکرم، خدا حافظ شما
دکتر: ان شاءاللّٰه بلا دور است. بسلامت

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

مطب : کلینک، ڈاکٹر یا حکیم کی دکان
صبح زود : صبح سویرے
پزشک : ڈاکٹر، فزیشن
اتاق خواب : سونے کا کمرہ، بیڈروم

خسته بودم : میں تھکی ہوئی تھی — خوابم بُرد : مجھے نیند آ گئی

یک روز درمیان : ایک دن چھوڑ کر — تب نوبه : باری کا بخار

سُرفه نگذاشت بخوابم : کھانسی نے مجھے نہ سونے دیا

شکم درد می کند : میرے پیٹ میں درد ہے

شکمتان کار می کند؟ : آپ کو اجابت ہوتی ہے ؟

قُرص های ضدِ شکم و یبُوست : پیٹ کے درد کو دور کرنے والی قبض کشا گولیاں

خودداری : پرہیز — اسهال خونی : پیچس، مروڑ

ناهار : دوپہر کا کھانا — شام : رات کا کھانا

امراض کبدی : جگر کی بیماریاں — دردِ قلوه : گردے کا درد

عکس برداری : ایکسرے — گزارش : رپورٹ

دقیقاً : ٹھیک ٹھیک — فعلاً : سرِدست، فی الحال

آمپول می زنم : ٹیکہ لگا دیتا ہوں — عملِ جراحی : آپریشن

عطسه می زند : چھینکتا ہے — سَرم گیج می رود : میرا سر چکراتا ہے

فشارِ خون : بلڈ پریشر — درجه : تھرمامیٹر

سرما خوردگی : نزلہ زکام — نگرانی : پریشانی

مکیدنی : چوسنے والی — میل بفرمائید : کھائیے

ترش و چرب : کھٹی اور چکنی — یبوست : قبض

کلِماتِ بُزُرگان

۱- با مردم چنان بیامیز که اگر مُردید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند.

۲- ایمان بر چهار پایه استوار است برصبر و یقین و داد و جهاد.

۳- نیکوکار از کارِ نیک بهتر است، و بد کردار از کارِ بد بدتر.

۴- قناعت مالی است که پایان نیابد.

۵- زبان، درنده ای است، اگر او را رها کنند، بگزد.

۶- آدمی با دمی که برآرد گامی به سوی مرگ بردارد.

۷- دنیا همچون مار است، سودنِ آن نرم و هموار، و درونِ آن زهرِ مرگ بار. فریفتهٔ نادان دوستی آن پذیرد، و خردمند دانا از آن دوری گیرد.

۸- آن که در کار کوتاهی ورزید دُچار اندوه گردید.

۹- آن را که از مال و جانش نصیبی از آن خدا نیست، خدارا بدو نیازی نیست.

۱۰- سخاوت بی خواستن بخشیدن است و آنچه به خواتین بخشند آن یا از شرم است و یا از بیم سخنِ زشت شنیدن.

فرهنگ

مردم : لوگ

بیامیز : مِلو، طور طریقہ اختیار کرو

ورزیدن : عمل کرنا (ورزد: مضارع)

به دست آوردن : حاصل کرنا

داد : عدل و انصاف

بی خواستن : مانگے بغیر

سخنِ زشت : بُری بات

قناعت : جو کچھ میسّر ہو اُسی پر گذر بسر کرنا

زهر مرگ بار : مہلک زہر

سُودن : گھسنا، مَس کرنا، لَمس

فریفتۂ : فریب خوردہ
خردمند : سمجھدار

اندوہ : دُکھ،غم
نصیب : حصہ

نیاز : ضرورت
بدو : (بہ،او) اُس کو،اس کی

بگیرند : وہ روئیں
بیم : خوف،ڈر،خطرہ

بگزد : وہ کاٹ کھائے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- زندگی چطور باید کرد ؟

۲- ایمان بر کدام چهار پایه اُستوار است ؟

۳- سخاوت و قناعت چیست ؟

٤- دُنیا و درونِ دُنیا چیست ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کون سے فعل ہیں۔

بیامیز ، ماندید ، ورزند ، گیرد ، گردید

۳- ذیل کے جملے مکمل کیجیے۔

۱- نیکو کار از .... بهتر است۔

۲- دنیا .... ما راست۔

۳- آنکه در کار کوتاهی ورزید .... ۔

٤- آدمی با .... که برآرد ، گامی به سوی مرگ ....۔

دو قطعه از اشعارِ علامه محمد اقبالؒ

اَلمُلکُ لِلّٰه

طارق چُو بر کنارهٔ اَندلُس سفینه سُوخت
گفتند کارِ تو به نگاهِ خِرد خطاست
دُوریم از سوادِ وَطن ، باز چُون رسیم ؟
ترکِ سَبب ز رُویِ شریعت کُجا رواست ؟
خندید و دستِ خویش به شمشیر بُرد و گفت :
" هر مُلک مِلکِ ماست که مُلکِ خدایِ ماست "

زندگی و عَمَل

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شُد آه که مَن کیستم
مَوجی زِ خود رفته ای تیز خرامید و گفت
هستم اگر می رَوَم گر نروم نیستم

فرهنگ

المُلکُ لِلّٰه : مملکت وسلطنت اللہ کے لیے ہے

چو : چوں کا مخفف، جب

اندلُس : سپین، (ہسپانیہ) کا ایک شہر — سفینه : کشتی

خطاست : غلطی ہے — سوادِ وطن : اہل وطن

رسیم : (می رسیم) ہم پہنچتے ہیں، ہم پہنچیں گے — ترکِ سبب : اسباب ووسائل کا ترک کرنا

زِرُوی شریعت : شریعت کی رُو سے — رواست : جائز ہے

ساحل : سمندر کا کنارہ — بسی : بسیار، بہت

زیستم : میں جیا، میں نے زندگی بسر کی — من کیستم : میں کون ہوں

زِ خود رفته ای : ازخود رفتہ، بے پروا، بے اعتناء — موجی : اک لہر

طارق : طارق بن زیاد ایک مسلمان سپہ سالار جس نے سپین (ہسپانیہ) پر اسلامی لشکر کے ساتھ حملہ کیا اور اپنے ساتھیوں کے جنگی جوش و جذبہ کو اُبھارنے کے لیے اپنی کشتیاں جلا ڈالی تھیں۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱ – طارق که بُود و چه کرد ؟

۲ – مردُم به اُو چه گفتند ؟

۳ – اُو چه جوابی داد ؟

٤ – ساحل چه گفت و موج چه حرفی زد ؟

٥ – شاعرِ این دو قطعه کیست ؟

۲- یہ اشعار زبانی یاد کیجیے۔

۳- دونوں قطعات آسان فارسی نثر میں لکھیے۔

۴- مندرجہ ذیل مرکبات کی نشاندہی کیجیے :

کنارۂ اندلس ، نگاهِ خرد ، مُلكِ ما ، ساحل افتاده ، موجی ز خود رفته ای

۵- ذیل کے افعال کو فعلِ حال اور فعلِ مستقبل میں تبدیل کیجیے :

سُوخت ، خندید ، بُرد ، گفت ، خرامید

۶- مندرجہ ذیل افعال کے مصادر لکھیے :

رسیم ، زیستم ، شد ، می رَوَم ، گفتند

ایستگاهِ راهِ آهن

(بعد از ظهر جمعه تمام اعضای خانواده آقای بشیر سرِ میزِ ناهار نشسته اند و درحالِ صرف ناهار باهم حرف می زنند)

آقای بشیر : بچه ها! یادتان هست که امروز ساعت پنج باید به ایستگاه راه آهن برویم. می دانید که عمو جان و زنِ عمو جانِ شما با قطارِ ساعت پنج از کویته می آیند.

خانم بشیر : بهتر است شما استراحت کنید ، حالتان خوب نیست.

آقای بشیر : من خیلی دلم می خواهد که شخصاً برای استقبال برادرم بروم. از وقتی که دوا خوردم حالم خیلی بهتر شده است.

طاهر : پدر جان! سعید هم که می آید؟

پروین : پدر جان و نسرین چطور؟

آقای بشیر : چنانکه از نامه عمو جان پیدا می شود ، سعید و نسرین هم می آیند.

طاهر : پس من هم به ایستگاه می روم.

پروین : پدر جان! من هم.

خانم بشیر : شماها چطور می روید ؟ در ماشین فقط چهار نفر می توانند بنشینند.

طاهر : مادر جان! شما نگران نباشید. موقع برگشت از ایستگاه من و پروین و سعید و نسرین می توانیم با تاکسی بیاییم.

(آقا و خانم بشیر همراه با طاهر و پروین واردِ ساختمان ایستگاه راه آهن می شوند)

آقای بشیر : اوّل بفرمائید به اطلاعات مراجعه کنیم و بپرسیم که وقتِ دقیق ورود قطار چیست ؟ طاهر جان! شما بروید از باجه بلیط فروشی چهار تا بلیط ورودی بخرید و ما در این میان اطلاعات لازم را بدست می آوریم.

طاهر : چشم پدر جان (می رود)

آقای بشیر: ببخشید آقا ، ممکن است بفرمائید چلتن از کویته گی و کجا می آید؟ تاخیر که ندارد؟

مامور اطلاعات: نخیر آقا ، سر وقت می آید. درست ساعت پنج وارد سکوی شماره چهار می شود. قطار مسافر بری ممکن است گاهی تاخیر داشته باشد ولی رفت و آمدِ قطارِ سریعُ السیر معمولاً خیلی مرتّب است.

خانم بشیر: آقا این قطار در ایستگاه راه آهن چند دقیقه توقف دارد؟

مامور اطلاعات: نیم ساعت

آقای بشیر: آقا ! خیلی متشکرم

خانم بشیر: ترن نزدیک است برسد ، بهتر است همین جا بمانیم.

(صدای سوت قطار شنیده می شود و پس از یک دو دقیقه قطار وارد ایستگاه می شود و به تدریج از حرکت باز می ایستد)

طاهر: پدر جان ! به آنجا نگاه کنید. عمو جان از پنجره واگون شماره هشت دست تکان می دهند.

(طاهر در حالی که پیش می رود و صدا می کند)

عمو جان ، عمو جان ، سلام عمو جان

(آقا و خانم ظهیر و بچه ها از قطار پیاده می شوند)

آقای ظهیر: (در حالی که آقای بشیر را به آغوش می گیرد) سلام برادر جان. حال شما چطور است؟ سلام زن برادر.

آقای بشیر: حالم خوب نبود ولی شماها را که دیدم خوب شد.

خانم بشیر: خوش آمدید. چشم ما روشن. مدتهاست که چشم به راه شما بودیم.

خانم بشیر: سلام برادر جان. سلام زن برادر جان. خاطر جمع باشید. تا وقتی که ما را به زور از خانه بیرون نمی کنید ، ما میهمان شما هستیم.

(همه می خندند)

آقای بشیر: طاهر جان! لطفاً باربَر را صدا کنید و همانطور که قرار است ما با ماشین می رویم و شما با خواهران و برادران با تاکسی بیایید.

طاهر: چشم پدر جان. خیالتان راحت باشد.

(همه می خندند و به طرف خانه حرکت می کنند)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

ایستگاه راه آهن : ریلوے اسٹیشن

قطار : ٹرین،گاڑی

پیدا می شود : ظاہر ہوتا ہے

با تاکسی : ٹیکسی کے ذریعے

باجه بلیط فروشی : ٹکٹ گھر کی کھڑکی

تاخیر که ندارد : لیٹ تو نہیں ہے

سکوی شماره چهار : پلیٹ فارم نمبر چار

قطارِ سریعُ السیر : ایکسپریس ٹرین

صدای سُوت : سیٹی کی آواز

از حرکت باز می ایستد : رُک جاتا ہے

اعضای خانواده : افرادِ خاندان

شخصاً : ذاتی طور پر، بذاتِ خود

موقعِ برگشت : لوٹتے وقت، واپسی پر

وقتِ دقیق : ٹھیک وقت

بلیط ورودی : پلیٹ فارم ٹکٹ

سرِوقت می آید : ٹھیک وقت پر آرہی ہے

قطارِ مسافر بری : پسنجر ٹرین

زن برادر : بھابی

باربَر : قلی، بوجھ اُٹھانے والا

پنجره : کھڑکی

واگون شماره هشت : آٹھ نمبر بوگی (ویگن)　　　دست تکان می دهند: ہاتھ ہلا رہے ہیں

پیاده می شوند : اُترتے ہیں　　　همانطور که قرار است: جیسا کہ طے ہے

ترن نزدیک است برسد : ٹرین پہنچنے ہی والی ہے

شگفتی های طبیعت

بدانکه هر چه در وُجود است ، همه صُنع خدای تعالیٰ است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه در کوه هاست از جواهر و معاون ، و آنچه بر روی زمین است از انواع نباتات ، و آنچه در برو بحر است از انواع حیوانات ، و آنچه میانِ آسمان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوسِ قُزَح و علاماتی که در هوا پدید آید ، همه آیات حق تعالیٰ است که ترا فرموده است تا در آن نظر کُنی.

در زمین نگاه کُن که چگونه بساطِ تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ های سخت آب های لطیف روان کرده تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید ، و در وقت بهار بنگر و تفکر کن که روی زمین همه خاك کثیف باشد ، چون باران بروی آید ، چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد ، بلکه هزار رنگ شود. تفکر کُن در آن نبات ها که پدید آید و در آن شگوفه ها و گل ها هر یکی به رنگی دیگر ، هر یکی از دیگری زیباتر. پس در درختان و میوه های آن تفکر کن و جمال و صورت هر یکی و بُوی و منفعت هر یکی ، بلکه آن گیاه ها که تو آن را نام کمتر دانی و عجایب منفعتها در وی تعبیه چون کرده اند : یکی تلخ و یکی شیرین ، یکی خشک و یکی نرم ، یکی خواب آوَرد یکی خواب بَبَرد ، یکی غذای ستوران و یکی غذای مرغان.

جانورانند بر روی زمین که بعضی می روند و برخی می پرند و بعضی می خزند و بعضی به دو پا می شوند و بعضی به چهار پای و بعضی به شکم و بعضی به پاهای بسیار و نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را ، هر یکی بر شکلی دیگر و برصورتی دیگر و همه از یکدیگر نیکوتر ، هر یکی را آنچه به کار باید داده و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آوَرد و بچه را چون نگاه دارد تا بزرگ شود و آشیان

خویش چون کند.

فرهنگ

شگفتی : عجوبہ،عجیب چیز | طبیعت : قدرت،فطرت

شگفتی های طبیعت : عجائب فطرت | بدانکه : جان لوکہ

جواهر : جمع جوھر،قیمتی پتھر | بَر : خشکی

معادن : جمع معدن،کانیں | انواع : جمع نوع،اقسام

بحر : سمندر | میغ : بادل،ابر

تگرگ : اولے،ژالہ | رعد : بادلوں کی گرج،بجلی کی کڑک

هوا : فضا | پدید آمدن : ظاہر ہونا

آیات : جمع آیت،نشانی | بِساط : بچھونا،فرش

جوانب : جمع جانب،اطراف | فراخ : کشادہ،وسیع وعریض

گسترانیدن : پھیلانا | به تدریج : درجہ بدرجہ

تفکر : سوچ،فکر | دیبا : ریشم

جمال : خوبصورتی | بُوی : خوشبو

منفعت : فائدہ | عجایب : جمع عجیب

چون : کس طرح،جب | خواب آوردن : نیندلانا

خواب بُردن : نینداڑالے جانا | سُتُوران : جمع ستور،مویشی،چوپائے

بر رُوی زمین : روئے زمین پر،سطح زمین پر | برخ : کچھ،حصہ،بعض

پریدن : اُڑنا | حشرات : جمع حشرہ،کیڑے مکوڑے

خزیدن : رینگنا   به دو پا شدن : دو پاؤں پر چلنا

نباتات : جمع نبات: پودے، جڑی بوٹیاں، درخت وغیرہ

آنچه به کار باید داده : جیسا کام سونپنا چاہیے، سپرد کرنا

قوسِ قُزح : بارش کے بعد کبھی آسمان پر رنگدار قوس نمودار ہوتی ہے۔ اس کا سبب یہ ہوتا ہے کہ سورج کی شعاعیں جب بارش کے فضائی قطرات میں سے گزرتی ہیں تو سورج کی روشنی سات رنگوں میں بکھر جاتی ہے۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- غزالی کیست ؟

۲- این درس از چه کتابی نقل شده است ؟

۳- نویسنده چه چیز را به دیبای هفت رنگ تشبیه کرده است ؟

٤- نویسنده می خواهد که در چه چیزهائی تفکر کنیم ؟

٥- نویسنده می خواهد که ما از این تفکر چه نتیجه ای بگیریم ؟

۲- نیچے دیے ہوئے الفاظ میں سے ہم معنی الفاظ تلاش کر کے آمنے سامنے لکھیں :

سریر ، بحر ، میغ ، دریا ، فردوس ، اختر ، بهشت ، ستاره ، تخت ، ابر

۳- اِن الفاظ پر اعراب لگائیے اور ان کے واحد بتائیے :

جواهر ، معاون ، انواع ، جوانب ، عجائب ، اجسام

٤- درس میں سے ایسے الفاظ تلاش کیجیے جن کی جمع "ات" لگا کر بنائی گئی ہے۔ اور ان کے واحد لکھیے۔

٥- عجائب قدرت کے بارے میں ایک مختصر سا مضمون سادہ فارسی میں لکھیں۔

میازار مُوری که دانه کش است

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد
که رحمت بر آن تُربت پاك باد

میازار مُوری که دانه کِش است
که جان دارد و جانِ شیرین خُوش است

مزن بر سرِ ناتوان دستِ زور
که روزی به پایش در اُفتی چو مُور

گرفتم زِ تو ناتوان تر بَسی است
توانا تر از تو آخر کسی است

عدُو را به اَلطاف گردن ببند
که نتوان بُریدن به تیغ این کمند

چو دشمن کَرَم بیند و لطف و جُود
نیاید دگر خبث ازو در وُجود

مکُن بد که بَد بینی از یارِ نیک
نروید ز تخم بدی بارِ نیک

(سعدی شیرازیؒ)

فرہنگ

چه خوش گفت : کیاخوب کہا
میازار : دُکھ مت دے، آزار نہ پہنچا

مور : چیونٹی
دستِ زور : ظلم اورزبردستی کا ہاتھ

در اُفتادن : پھنس جانا
بسی است : بہت سارے ہیں
الطاف : لُطف کی جمع، مہربانی
لُطف وجود : کرم وسخاوت
بارِ نیک : اچھا پھل
پاك زاد : پاک سرشت، نیک نہاد، نیک طبیعت
جان شیریں خوش است : جان عزیز پیاری ہوتی ہے
گرفتم : میں نے مانا
عدد : دُشمن
بُریدن : کاٹنا
خُبث : خباثت، بد طینتی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- این شعر از کیست ؟

۲- فردوسی کیست ؟

۳- مور را چرا نیازاریم ؟

٤- کسی که بد میکند آیا نیکی می بیند ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ گرامر کی رُو سے کیا ہیں :

میازار ، مزن ، ناتوان ، توانا ، مکن ، نروید

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے جمع بنایئے :

رُوز ، مُور ، لُطف ، دشمن ، یار ، نیك ، بد

۴- مندرجہ ذیل جملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے :

۱- کسی کو دُکھ نہ دو۔

۲- ہر ایک کو جان پیاری ہوتی ہے۔

۳- دشمن کے ساتھ بھی اچھا سلوک کرو۔

۴- خدا تعالیٰ سب کا رازق ہے۔

میهن دوستی

میهن آنجاست که ما و پدرانِ ما ، مادر در آن سرزمین به وجود آمده ایم. میهن جایگاهی است که تن و جانِ مادر آن پرورش یافته است.

میهن دوست کسی است که میهن خویش را از دل و جان دُوست بدارَد و نگذارد که ذرّه ای از خاكِ آن به دست بیگانگان بیُفتد. تنها کارِ میهن دوست آن نیست که از میهن خود دفاع کُند ، بلکه باید به قدرِ قوتِ خود در رواجِ صنعت و تجارت و زراعتِ کشورِ خود بکوشد و برای بهبُود کشورِ خویش فرد مُفید باشد.

وظیفه جوانان نسبت به میهن عزیز خویش این است که اوقات عزیز خود را به تحصیل عُلُوم و دانش صرف کُنند ، زیرا میهن به وُجُود افرادِ دانشمند نیازمند است.

این هم وظیفه جوانان است که در زمانِ تحصیل خویش بی نهایت کُوشش کُنند تا رُوزی که نوبتِ خدمت گذاری به ایشان رسد ، از هر جهت شایسته این خدمت باشند. کسی که میهن خود را دوست نداشته باشد و حاضر برای فداکاری در راه میهن خویش نباشد ، انسانِ حقیقی نیست. ما هم باید همیشه حاضر باشیم که برای میهن خودمان در زمانِ جنگ تا آخرین نفس فداکاری کنیم و در ایامِ صلح ، برای آبادی و ترقی کشورِ خود کوشش نماییم.

ما باید در تحصیل علم کوشش کنیم و خود را لایق آن کنیم تا رُوزی زِمامِ اُمُورِ میهن عزیز خود را در دست بگیریم ، و با قدرت خویش خدمتی به این سرزمین کُنیم.

فرهنگ

میهن : وطن
هستی : وجود، زندگی
بهبود : بہتری، فلاح و بہبود
زیرا : کیونکہ
نیازمند : محتاج، ضرورت مند
بی نهایت : بے حد، بے پناہ، بہت زیادہ
از هر جهت : ہر لحاظ سے
فداکاری : قربانی، ایثار، خدمت
از خود گذشتگی : قربانی، ایثار
به قدرت خویش : اپنی طاقت کے مطابق
حافظ : محافظ

پدران : آباء و اجداد
بیگانگان : جمع بیگانہ، اغیار
وظیفه : فریضہ
دانشمند : عالم
زمان تحصیل : زمانہ تعلیم
نوبت : باری
شایسته : لائق، قابل، اہل
حاضر : آمادہ، تیار
تا آخرین نفس : آخری سانس تک
خدمتی : کوئی خدمت
استقلال : آزادی

تمرین

ا- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- منظور از میهن چیست ؟

۲- میهن پرست کیست ؟

۳- وظیفه جوانان نسبت به میهن عزیزشان چیست؟

٤- در راهِ میهن برای چه باید حاضر باشیم ؟

۵- چرا باید در تحصیلِ علم کوشش کُنیم؟

۲- مندرجہ ذیل جُملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- پاکستان ہمارا پیارا وطن ہے۔

۲- ہم اور ہمارے آباء و اجداد یہیں پیدا ہوئے ہیں۔

۳- ہماری زندگی ہمارے پیارے وطن سے ہے۔

۴- حقیقی انسان وہ ہے جو ہمیشہ اپنے وطن کی راہ میں ہر قربانی کے لیے تیار رہے۔

۵- ہمارے بزرگوں نے اس مقدس سرزمین کے لیے بڑی قُربانیاں دی ہیں۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد کلمات لکھیے:

هستی ، تن ، بیگانگان ، قوت ، جوانان ، نیازمند ، صُلح ، شایسته ،

آخرین ، انسان

اِسراف نَکُنیم

حضرت امام علی بن موسی رضاؑ میوه نیم خورده ای را دیدند که روی زمین افتاده است که یکی از نزدیکان ایشان مقداری از آن را خورده بود و بقیه اش را دُور انداخته بود. امام رضاؑ ناراحت شدند و او را صدا زدند و فرمودند:

"چرا اسراف می کنی ؟ چرا به نعمت های خدا بی اعتنائی می کنی؟ مگر نمی دانی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟ مگر نمی دانی که خدا اسراف کاران را سخت کیفر می دهد. شما اگر به چیزی احتیاج ندارید، آن را تلف نکنید و بیهوده مصرف نکنید، آن را در اختیار کسانی بگذارید که به آن نیاز دارند."

با توجه به این سخنان امام رضاؑ آیا می توانید بگوئید که:

چرا خدا اِسراف کاران را دوست ندارد؟

چرا اِسراف کردن زشت و ناپسند است؟

برای اینکه به این دو سؤال پاسخ دهید، به خاطر بیاورید که برای درست شدن یک سیب چه مقدار نیرو و انرژی مصرف شده است؟ چه اندازه کار انجام گرفته است؟

مثلاً فکر کنید که برای روئیدن یک درخت سیب، چه مقدار انرژی خورشید لازم است؟ چند مقدار آب و هوا و مواد معدنی باید مصرف شود و چه افرادی باید بکوشند تا یک دانه سیب به دست شما برسد؟ فکر کنید که این مقدار کار و انرژی قدر ارزش دارد؟

وقتی قسمتی از یک میوه را دور می ریزید یا نعمتی دیگر از نعمتهای خدا را بیهوده مصرف می کنید، در حقیقت آن همه انرژی و زحمت را تلف کرده اید و دُور ریخته اید. علاوه بر این، انسان دیگری را از نعمتهای خدا محروم نموده اید

و حق او را ضایع ساخته اید.

آیا اِسراف کردن بی احترامی به نعمتهای خدا نیست؟

آیا اسراف ناسپاسی نسبت به خدا نیست؟ آیا اِسراف کردن ظُلم به دیگران نیست؟ چرا نعمتهای خدا را، بی ارزش می شمارید؟

چرا آنها را بی جا و بیهوده از بین می برید؟ آیا راضی می شوید کودکی گُرسنه بخوابد و شما مقداری از غذای خود را دور بریزید؟ یا میوه ها را نیم خورده و مصرف نشده در ظرف خاکروبه بیندازید؟ آیا راضی می شوید کودکی چون مداد و کاغذ ندارد، از تحصیل محروم شود و شما کاغذ و دفترچه خود را بی جهت پاره کنید؟ یا ننوشته و سفید بگذارید؟ آیا سزاوار است شما بیش از مقدار احتیاج، برق مصرف کنید و دیگران به قدرِ کافی روشنائی و برق نداشته باشند؟ در صورتی که خدا آب و آفتاب، خاك و هوا و نعمتهای دیگرش را برای همه انسان ها آفریده است، و هر انسانی باید از نعمتهای خدا بهره مند گردد.

(مقتبس از کتاب فارسی سوم دبستان، جمهوری اسلامی ایران)

فرهنگ

اِسراف : فضول خرچی	میوه نیم خورده : آدھا کھایا ہوا پھل
یکی از نزدیکانش : اُن کے ایک قریبی نے	مقداری : کچھ تھوڑا سا
صدا زدن : آواز دینا	آفریدن : پیدا کرنا، تخلیق کرنا
اِسراف کار : مُسرف، فضول خرچ	دوست داشتن : پسند کرنا
احتیاج داشتن : ضرورت ہونا	تلف کردن : ضائع کرنا

مصرف کردن : استعمال کرنا
سخنان : اقوال، ارشادات
به خاطر آوردن : سوچنا، دل میں لانا
نیرو : قوت، طاقت، توانائی
خورشید : سورج
انجام گرفتن : انجام پذیر ہونا
روئیدن : اُگنا (روید مضارع)
کوشیدن : کوشش کرنا (کوشد مضارع)
قسمتی : ایک حصہ
زحمت : محنت
بی احترامی : بے حرمتی، بے ادبی
شمردن : شمار کرنا
گرسنه : بھوکا
ظرف خاکروبه : کوڑا کرکٹ ڈالنے کا برتن
مداد : پنسل
دفترچه : کاپی، نوٹ بک
ننوشته : بغیر لکھے ہوئے
سزاوار : مناسب، شائستہ، لائق
روشنائی : روشنی

بیهوده : فضول، بے مقصد
زشت : بُرا، بد
درست شدن : بننا
انرژی : توانائی، قوت،
مصرف شدن : استعمال ہونا
چه اندازه : کس قدر
مواد معدنی : معدنی مواد، معدنی دولت
ارزش : قدر و قیمت
ریختن : گرنا، گرانا
ضایع ساختن : ضائع کر دینا
ناسپاسی : ناشکری
از بین بردن : تباہ کرنا، برباد کرنا
تشنه : پیاسا
تلف کردن : ضائع کرنا
تحصیل : تعلیم
بی جهت : بغیر کسی وجہ کے، بے مقصد
گذاشتن : چھوڑ دینا (گذارد مضارع)
بقدرِ کافی : کافی مقدار
آفتاب : دھوپ

در اختیار دیگران گذاردن : دوسرے کے اختیار میں دینا، چھوڑ دینا
بی اعتنائی کردن : نظر انداز کرنا، بے توجہی کرنا

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- آیا خدای بزرگ اسراف کاران را دوست دارد ؟

۲- آیا اسراف کردن ظلم به دیگران است ؟

۳- آیا جایز است که نعمتهای خدا را بی ارزش شماریم ؟

٤- آیا جایز است کسی ، دیگران را از نعمت های خدا محروم کند ؟

۲- اسراف کے موضوع پر فارسی میں پانچ جملے لکھیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کو فارسی جملوں میں استعمال کیجیے۔

اسراف ، کیفر ، نیرو ، مصرف ، نعمت ، ارزش ، گرسنه ، تشنه ، کودک ، شمردن

قدرتِ خدا

هر چه که بیند دیده — خدایش آفریده
خورشید و ماه تابان — ستارۂ درخشان
درخت و سبزه و گل — سوسن و سرو و سنبل
جنگل و دشت و دریا — پرندگان زیبا!
این همه را به قدرت — خدا نموده خلقت

(محمد حسین بہجتی)

فرہنگ

دیده : آنکھ
خدایش : اللہ نے اس کو
تابان : چمکدار، روشن
درخشان : تابناک، منوّر
قدرت : طاقت، توانائی
خلقت نموده : پیدا کیا ہے
سوسن : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام
سرو : ایک درخت کا نام
سُنبل : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- خورشید و ماه و ستاره را کِه آفریده است ؟
۲- پرندگان زیبا را کِه خلق نموده است ؟

۳- این نظم را کِه سَروده است ؟

٤- عنوان این نظم چیست ؟

۲-اس درس میں "صفت" تلاش کیجیے اور ان الفاظ کو جُملوں میں استعمال کیجیے۔

۳-"خدا ایش" میں ش ضمیر متصل ہے۔مندرجہ ذیل الفاظ کے ساتھ ضمیرِ متصل کا اضافہ کیجیے۔

دیده ، چشم ، گوش ، بازو ، دست ، کتاب ، قلم

زِ گهواره تا گور دانش بجُوی

پیر مردی که سالهای عمرش به هفتاد و هشت رسیده بود ، در بستر بیماری ، واپسین لحظات ، زندگی را می گذرانید. بستگانش با چشمان اشکبار نگرانِ حال وی بودند. آن گاه که نَفَس اُو به شماره اُفتاد، دوستی دانشمند بربالین وی حاضر شد و با اندوهی بسیار حالِ او را جویا شد.

مرد بیمار با کلماتی بُریده و کوتاه از دوست دانشمند خود خواهش کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی درمیان گذاشته بود ، باز گوید.

دانشمند گفت : "ای دوست گرامی ! اکنون در چنین حالت ضعف و بیماری چه جای این پُرسش است ؟"

بیمار با ناراحتی پاسخ داد: "کدام یک از این دو بهتر است". این مسئله را بدانم و بمیریم یا نادانسته و جاهل در گذرم ؟" مرد دانشمند مسئله را باز گفت. سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترك کرد. هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانهٔ بیمار برخاست. چون سراسیمه بازگشت ، بیمار چشم از جهان فُرُو بسته بود ! این پیر مرد بیمار دانشمند بزرگ ایرانی ابو ریحان بیرونی بود.

او تا سال ٤٢٧ هجری که شصت و پنج سال از عمرش می گذشت یک صد و سیزده جلد کتاب نوشته بود. این کتاب ها در مسائل گوناگون از قبیل ستاره شناسی ، پزشکی ، ریاضیات ، تاریخ ، جغرافیا ، دارو شناسی آداب و رسوم ملل و دیگر دانش هاست. با وجود آن که نزدیک به هزار سال از عصر ابو ریحان می گذرد ، بیشتر کتاب های اُو از لحاظ فکر تازه می نماید.

فرہنگ

پیر مردی : ایک بوڑھا آدمی

لحظاتِ زندگی : زندگی کے آخری لمحات

نفس به شماره اُفتادن : گنتی کی سانسیں

بالین : سرھانہ

مسئله علمی : سائنسی مسئلہ، علمی مسئلہ

پاسخ دادن : جواب دینا

شیون : گریہ و نالہ کی آواز

درمیان گذاشتن : زیرِ بحث لانا، بیچ میں رکھنا

فراگیری : سیکھنا، جانا

افتخار : قابلِ فخر

پزشکی : ڈاکٹری، میڈیکل لائن، طب

چشم از جهان فروبستن : دنیا سے آنکھیں بند کر لینا

کلماتِ بُریده و کوتاه : ٹوٹے پھوٹے اور بے ربط الفاظ

بستگان : جمع بستہ، اعزا و اقربا، رشتہ دار اور دوست

دارو شناسی : ادویہ سازی، فارماسیوٹیکل لائن

از جهت فکر : فکری لحاظ سے، فکری پہلو سے

گهواره : (گاهواره) پنگھوڑا

نگران : تشویق میں مبتلا

دوستی دانشمند : ایک دانشمند دوست

جویا : تلاش کرنے والا

زمانی : ایک موقع پر، کبھی

درگذشتن : مرجانا، فوت ہو جانا

سراسیمه : گھبرایا ہوا

ستارهٔ شناسی : علم نجوم

دانش اندوزی : دانش حاصل کرنا

گوناگون : مختلف

تازه : نیا

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بیمار از دوستِ دانشمندش چه تقاضا کرد ؟

۲- دانشمند در پاسُخ چه جواب داد ؟ .

۳- چرا دانشمند سراسیمه بازگشت ؟

٤- ابو ریحان تقریباً چند کتاب نوشته است ؟

٥- موضوع بعضی از کتاب های او را نام ببرید ؟

٦- ابو ریحان در چه چیز کم نظیر بود ؟

۷- ابو ریحان به چه چیزی عشق می ورزید و دشمنِ سرسختِ چه بود ؟

۲-مندرجہ ذیل الفاظ کے جمع لکھیے :

مثال ، لحظه ، لحظات ، تغییر ، افتخار ، حشره ، خطره ، تعطیل ، زحمت

۳-مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

زندگی ، دانشمند ، اندوه ، پاسخ ، سراسیمه ، شیون ، فیلسوف ، تحقیق

در بانک

نفر اوّل : آقا! می خواهم حساب باز کنم.

کارمند بانک : با کمالِ میل. چه نوع حسابی می خواهید باز کنید ؟ حساب جاری یا حساب پس انداز.

نفر اوّل : حسابِ جاری را می خواهم.

کارمند بانک : بسیار خوب. بفرمائید این فُرم را پُر کنید و روی این کارت در سه جا به طورِ نمونه امضاء بفرمائید.

(نفر اوّل حساب جاری را باز می کند و از کارمند بانک دفترچه حساب و دفترچه چک می گیرد. خانم بشیر پیشِ کارمند بانک می رسد و می گوید.)

خانم بشیر : آقا می خواهم این چکِ سه هزار روپیه ای را نقد کنم.

کارمند بانک : لُطفاً پُشتِ این چک را امضاء بفرمائید.

خانم بشیر : چشم ! (بعد از امضاء) بفرمائید.

کارمند بانگ : بفرمائید این نشان را پیش صندوق دار ببرید.

خانم بشیر : چشم آقا ، خیلی متشکرم

صندوق دار : خانم ! شمارهٔ نشانِ شما چیست ؟

خانم بشیر : شماره پانزده

صندوق دار : بفرمائید خانم ! قبل از اینکه اینجا را ترک کنید ، پول های خود را بشمارید.

خانم بشیر : (پس از شمردن پول) آقا یک دنیا ممنونم. خدا حافظ شما

صندوق دار : خدا نگهدارِ شما !

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

بانک : بینک
حساب : اکاؤنٹ
حساب پس انداز : سیونگ اکاؤنٹ
کارت : کارڈ
دفترچه حساب : چھوٹی اکاؤنٹ بک
نقد کنم : کیش کراؤں
صندوق دار : خزانچی، کیشیئر
با کمالِ میل : بڑی خوشی سے
نفر اوّل : پہلا آدمی
حساب جاری : کرنٹ اکاؤنٹ
فرم : فارم
امضاء : دستخط
دفترچه چک : چیک بک
نشان : ٹوکن
شماره : نمبر
یک دنیا ممنونم : بہت زیادہ ممنون ہوں

تمرین

۱- خالی جگہیں پُر کیجیے :

۱- می خواهم حساب --------------------
۲- این فرم را پُر -----------------
۳- لطفاً ----------- این چك ------------- بفرمائید۔
٤- این نشان را پیش ------------- ببرید۔
٥- خانم بشیر ------------ کارمندِ بانك می رسد۔

دُعا

خُدایا! ما به تو دل می سپاریم
پناهی جُز تو در عالَم نداریم
به مهر خود دعای ما روا کن
به ما اندیشهٔ نیکو عطا کُن
خداوندا! تو خود ما را بر آن دار
که خوش رفتار باشیم و نکو کار
همیشه راستگو باشیم و خوش رو
برای مردم آزُرده، دلجُو
دلی هرگز زِ دستِ ما نرنجد
نباشد هیچیک از کارِ ما، بَد
زِ ما راضی شوند آموزگاران
نگردد کاهلی از ما نمایان
بُود مادر زِ ما همواره خُوشنُود
دهیم انجام فرمانِ پدر زُود
زِ ما میهن همه آباد گردد
زِ آزارِ بدان آزاد گردد

(عباس یمینی شریف)

فرہنگ

خُدایا : اے خدا !

می سپاریم : ہم سونپتے ہیں

جُز تو : تیرے سوا

روا کُن : قبول کر

خوش رفتار : خوش کردار

مردم آرزدہ : دُکھی لوگ

نرنجد : نہ دُکھے، تکلیف نہ پہنچے

ہموارہ : ہمیشہ

میہن : وطن

بر آن دار : اس پر لگائے رکھ، اس کی توفیق عطا فرما

بہ تو : تجھ کو، تجھے

پناہی : کوئی پناہ

بہ مہر خود : اپنے لطف و کرم سے

اندیشۂ نیکو : اچھی سوچ

خوشرو : ہنس مکھ

دلجو : دلجوئی کرنے والا، ہمت بندھانے والا

آموزِگاران : آموزگار کی جمع، استاد

زود : جلدی

تمرین

۱- یہ نظم زبانی یاد کیجیے۔

۲- آخری چار شعروں کو فارسی نثر میں لکھیے۔

۳- خوش رفتار ، نکو کار ، راستگو ، خوشرو کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

۴- " خدایا " اور " خداوندا " کے آخر میں " الف " کیسا ہے؟ ایسے ہی پانچ الفاظ اور بنائیے۔

۵- مندرجہ ذیل افعال گرامر کے اعتبار سے کیا ہیں :

می سپاریم ، کُن ، باشیم ، شوند ، دار
